

# واکاوی اندیشه‌های سقراط در مورد شهر و شهریت

سیدمحسن حبیبی<sup>۱</sup>

استاد دانشکده شهرسازی پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران

نگین صمدی کافی<sup>۲</sup>

دریافت: ۱۳ مرداد ۱۳۹۷  
پذیرش: ۱۸ دی ۱۳۹۷  
(صفحه ۵۸-۴۱)

کلیدواژگان: سقراط، شهر، شهریت، آرمان‌شهر، روش دیالکتیک.

## چکیده

سقراط در قرن پنجم پیش از میلاد به دنیا آمد (۴۶۹-۳۹۹ ق.م). در جوانی به دنبال روی آوردن به فلسفه، با فلسفه طبیعت‌گرایی آشنا شد و چندی نیز مجذوب سوفسطاییان گشت. ولی هیچ‌کدام از این دو او را اقناع نکردند. سقراط متفکر دیدگاه‌های خود را در زندگی، سیاست، و روابط اجتماعی در چارچوب شهریت و حقوق شهروندی بیان و اصولی را عرضه کرد، اندیشه‌هایی که بعد از او شاگردانش و بخصوص افلاطون و از طریق او ارسطو با عنوان «مبانی اندیشه مدینه فاضله» مطرح کردند. او همه چیز را بر مبنای معقولیت و خردگرایی مبتنی بر «اخلاق انسانی» قرار می‌دهد و با مطرح کردن «جایگاه انسان و اخلاق انسانی در جامعه»، نقطه عطفی را در سیر اندیشه فلسفی شهر پدید آورد. او آغازگر سنجش منطقی مفهوم و اندیشه‌ها به‌گونه‌ای روشمند است. از این ره، در تاریخ اندیشه غرب سقراط یک مرجع است؛ چون می‌توان از اندیشه‌ورزی «قبل از سقراط» و «بعد از سقراط» سخن راند. هدف در این مقاله واکاوی دیدگاه‌های تأثیرگذار این اندیشمند بزرگ بر اصولی است که بعدها تحت عنوان

«آرمان‌شهر» در نزد دیگر فیلسوفان مصداق می‌یابد. شناخت شخصیت سقراط، عوامل تأثیرگذاری شهر و شارمندان آتنی در دیدگاه‌های منتقدانه او، تعلیم فلسفی سقراط، و همچنین سیر دگرگونی اندیشه‌های او بخشی عمده از این واکاوی است. این مقاله کاوشی توصیفی-تحلیلی است که برگرفته از اسناد و شواهد مرتبط با سقراط و منابع کتابخانه‌ای است. این کاوش نشان می‌دهد که اصول شهر و شهریت مورد نظر سقراط متأثر از شرایط زمانه شهر آتن را می‌توان در این مواردی این‌چنینی خلاصه کرد:

۱. حکمت، شجاعت، عفت، عدالت، و خداپرستی؛
  ۲. فضیلت و عدالت، اخلاق و سیاست؛
  ۳. خوبی و زیبایی و سودمندی حکمت و دانش، خودشناسی، و آگاه‌سازی و بیدارسازی؛
  ۴. تعقل و تدبیر، کاوش و اکتشاف؛
  ۵. تربیت، شایستگی، قناعت، و سعادت،
  ۶. شایسته‌سالاری و قانون‌مداری،
  ۷. حاکمیت خردمندی و حقانیت و عدالت.
- اصولی که پس از او تقریباً همه تفکرات آرمان‌شهری را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۱. نویسنده مسئول؛

smhabibi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری شهرسازی،  
پژوهشگر باشگاه پژوهشگران جوان  
و نخبگان، واحد تهران جنوب،  
دانشگاه آزاد اسلامی،  
negin.samadikafi@gmail.com



### پرسش‌های تحقیق

۱. شخصیت سقراط را چگونه می‌توان شناخت و دلایل شاخص بودن نام او چیست؟
۲. در دیدگاه‌های منتقدانه سقراط چه عواملی بر شهر و شارمندان آتنی تأثیرگذار بود؟
۳. سقراط در تعلیم فلسفی خود چه شیوه‌ای داشت؟
۴. سیر دگرگونی اندیشه‌های سقراط را چگونه می‌توان بیان کرد؟
۵. ایده آرمان‌شهر سقراط چه اصول و ویژگی‌هایی دارد؟

### مقدمه

ریشه‌های موضوع شهریت، جامعه شهری، و فضای عمومی را می‌توان در تفکر یونانی باستان بازساخت.<sup>۳</sup> سقراط<sup>۴</sup> یکی از اندیشمندان تأثیرگذار در فلسفه بوده است که دیدگاه‌های منتقدانه‌ای نسبت به شهر و شارمندی زمانه خود و روابط ناشی از آن‌ها داشت. نقدهایی که با واکاوی آن‌ها می‌توان به اولین انگاره‌های آرمان شهری دست یافت<sup>۵</sup>، این دیدگاه‌ها بعدها از سوی دیگر فیلسوفان بسط داده شدند. بدیهی است که دستیابی به این انگاره‌ها تنها از طریق شناخت و دانش کافی نسبت به عصر سقراط، شهر آتن، شهریت و شارمندان آن، و دیگر موارد تأثیرگذار در جامعه آن روزگار میسر خواهد بود.

سقراط فلاسفه «الهی‌مسلك» و غایت‌اندیش را از فلاسفه پیش از خود، که آرای صحیحی در این باب ندارند، متمایز می‌کند.<sup>۶</sup> سقراط در میان فلاسفه باستان در نقطه تمیز فلسفه از سفسطه ایستاده است. او آغازگر جهان فلسفی است و نقطه عطفی در سلسله فلاسفه یونان باستان به‌شمار می‌رود. او برخلاف فلاسفه پیش از خود که تلاش کردند تفسیری ولو ابتدایی از جهان عرضه کنند، عمده کوشش خود را صرف وادار کردن مردم به واری عقلانی باورهای اغلب بی‌بایه خودشان می‌کرد. او فلسفه را نوعی جریان فکری می‌دانست که ما را قادر می‌کند تا خود را بهتر بشناسیم. او به «گفتار» بیشتر اعتقاد داشت تا به «نوشتار»؛ چون به گمان او نوشتار فکر را مومیایی می‌کند.<sup>۷</sup> او با ابراز عقایدش که گفتگو و طرح پرسش‌های جدلی را آغازی برای حضور خرد می‌دانست، خدمت بزرگی به رشد جریان خردگرایی کرد. او فلسفه را از آسمان به زمین و به خانه و کاشانه‌های مردم آورد<sup>۸</sup>، این روش را گفتگو یا دیالکتیک سقراطی می‌خوانند.<sup>۹</sup>

فلسفه سقراط، برخلاف اندیشه‌های عقلی قبل از او، به میزان زیادی با «اخلاق و سیاست» آمیخته شد و از فلسفه محض تا حد زیادی فاصله گرفت.<sup>۱۰</sup> او یگانه راه سعادت شهر و شارمندان را در آگاه‌سازی آحاد جامعه از طریق اندیشیدن برای «خودشناسی» می‌داند.<sup>۱۱</sup> این نگرش او را می‌توان ناشی از نگاه او به انسان، اخلاق، و جامعه نو دانست.

فضاهای عمومی شهری چون آگورا، آکروپولیس، سالن نمایش اودئون و تئاتر دیونوسوس، معبد پارتنون، بازار، و...<sup>۱۲</sup> بستری برای بیان فعالیت، گفتگو، و رفتارهای انسانی و محلی برای تخیل و واقعیت می‌گردند،<sup>۱۳</sup> مکان‌هایی مساعد

۳. سیدمحسن حبیبی، *از تار تا شهر*، ص ۲۱.
۴. سقراط در قرن پنجم قبل از میلاد چشم به جهان گشود (ویل دورانت، «افلاطون»، ص ۸).
۵. فلسفه سیاسی غرب از اندیشه‌های او برآمده است.
۶. علیرضا شجاعی زند، «خاستگاه جامعه‌شناسی در فرایند رشد عقلی‌گری»، ص ۴۲.
۷. جلال ستاری، «سقراط مردم‌شناسی»، ص ۴۲.
۸. محمدعلی فروغی، *سیر حکمت در اروپا*، ج ۱، ص ۱۶.
۹. نک: یاسپرس، *سقراط*.
۱۰. عبدالحسین نقیب‌زاده، *درآمدی به فلسفه*، ص ۱۶.
۱۱. ژان برون، *سقراط*، ج ۱، ص ۷۹.
۱۲. نک:
۱۳. حبیبی، همان، ص ۱.

J.K. Bramann, *Socrates: The Good Life*.

۱۴. نقیب‌زاده، همان، ص ۱۶.  
 ۱۵. حبیبی، همان.  
 16. Dialectical  
 ۱۷. ستاری، همان.  
 ۱۸. فروغی، همان.  
 ۱۹. سوفیست یا فسطایی، منسوب به سفسطه، مکتبی فلسفی است که در قرن پنجم ق.م در یونان به وجود آمد و پیروان آن به سوفیست Sophiste یعنی دانش‌ور و متفکر معروف شدند و حکمای اسلام آنان را سوفسطاییه یا سفسطائین نامیده‌اند. معروف‌ترین حکمای سوفسطایی پروتوگوراس بوده که گفته است: «انسان مقیاس همه چیز است» و کلام او را چنین تفسیر کرده‌اند که درواقع حقیقتی وجود ندارد (فرهنگ عمید، ذیل: «سوفیست/ سوفسطایی»). سوفیست کسی است که اساس گفتگو، مناظره، و مباحثه‌اش بر ستیزه، دلایل غلط و سست آوردن و مخاطب را به اشتباه انداختن، برای دیگرگون نشان دادن حقایق؛ استدلال و قیاس باطل کردن، انکار حقیقت و بدیهیات است. هدف سوفیست در گفتگو این است که از راه به کار بردن حیل و تدبیر و مغلطه و جدل و ستیزه برطرف مقابل غالب آید. زبان‌بازی، لفاظی، عوام‌فریبی و دغل‌کاری از دیگر خصوصیات بارز سوفیست است (دورانت، تاریخ تمدن، ص ۱۷۲).  
 ۲۰. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ص ۱۱۲-۱۱۳.  
 ۲۱. دورانت، همان، ص ۱۷۸.  
 ۲۲. (نقیب‌زاده، ۱۳۷۲، ص ۱۴)  
 ۲۳. نک: Bramann, ibid.  
 ۲۴. دورانت، همان، ص ۱۸۰.  
 ۲۵. همان جا.

نخستین اقدامات با منظور دگرگونی اندیشه را پیش از سقراط انجام دادند. آن‌ها سودای آزاداندیشی در سر داشتند، ولی عمرشان وفا نکرد و یا بدان حد دوراندیش نبودند تا نظامی را جانشین نظام کهن، که تعقل افسارگسیخته به ویران کردنش پرداخته بود، قرار دهند. اهمیت تاریخی آنان در این است که مردمان را به کسب علم برانگیختند و باب تفکر را گشودند.<sup>۲۵</sup> آن‌ها را باید در شمار حیاتی‌ترین عوامل تاریخ یونان دانست. اینان صرف و نحو و منطق یونانیان را پدید آوردند، فن جدل را پیشرفت دادند، اشکال استدلال را تجزیه کردند و طریقه کشف خطاهای منطقی و راه سود جستن از آن‌ها را به مردمان آموختند. وجود سوفسطاییان انگیزه و سرمشقی شد که سودای مناظره و استدلال را بر روح یونانیان حاکم کرد. منطق را در زبان و بیان به کار گرفتند و دقت و روشنی اندیشه را افزایش دادند و این موجب شد که علم و معرفت به‌درستی انتقال یابد. نثر در دست سوفسطاییان صورت ادبی به خود گرفت و شعر وسیله بیان افکار فلسفی شد.<sup>۲۶</sup> بحث‌هایی که در شورا می‌شد، محاکماتی که در دادگاه‌ها صورت می‌گرفت زمینه‌ساز علاقه مردم به تحصیلات عالی در علم و ادب و سخنوری و فلسفه و سیاست بود. در آغاز برای رفع این نیاز دانشگاهی تأسیس نمی‌شد؛ بلکه استادان دوره‌گرد شهر به شهر می‌گشتند و در هر شهر مجلس درسی برپا و دوره تعلیمات خود را تکرار می‌کردند.<sup>۲۷</sup> دیری نگذشت که نزاع دین و فلسفه بدان‌جا کشید که محافظه‌کاران سوفسطاییان را طعن و لعن کردند. افلاطون نیز از رفتار تاجرانه بعضی از آنان خشمگین شد و به سوداگری سفسطه متهمشان کرد و این تهمت تاکنون بر آنان باقی مانده است.<sup>۲۸</sup> آنان که مشهورتر بودند، مانند همه کسانی که در زمینه و حرفه‌ای مهارت و ورزیدگی یافته‌اند، تا آنجا که می‌توانستند کالای خویش را به طالبان آن گران می‌فروختند؛ قانون قیمت‌ها در همه جا بر همین اصل استوار است.<sup>۲۹</sup>

برای ایفای نقش اجتماعی فرد در جامعه، تبادل و تضارب آرای شارمندان، انتقال باورها و دیدگاه‌ها در خصوص خودشناسی<sup>۳۰</sup> و آگاه‌سازی و بیدارسازی<sup>۳۱</sup>، و مکانی برای به تفکر واداشتن و اندیشیدن افراد با روش دیالکتیک<sup>۳۲</sup>. سقراط هرگز پاسخی برای پرسش‌های خود مطرح نمی‌کرد<sup>۳۳</sup>، ولی اذهان را برای پاسخ‌دهی به پرسش مطروحه به حرکت وامی‌داشت<sup>۳۴</sup> تا امکان رسیدن به یک اجماع شهری از طریق توافق، خلق واقعیت‌های نو، ارتقای اندیشمندان به ترازهای معرفتی جدید، و پدید آمدن منظرهای تازه برای کاربرست در عرصه‌های نظر و عمل فراهم آید.

## ۱. اندیشه‌های فلسفی پیشاسقراطیان

پیش از سقراط، فلاسفه درباره هستی و جلوه‌های گوناگون آن تحقیق و بررسی می‌کردند و این توجه به طبیعت و پدیده‌های آن وجه ممیزه «فلسفه پیش از سقراط یا سوفسطاییان»<sup>۳۵</sup> از «فلسفه سقراطی» است.<sup>۳۶</sup> سقراط فلسفه قبل از خود را باور داشت، اما اعتقاد داشت که موضوعی بسیار مهم و شایسته‌تری دقت نظر یک فیلسوف را به خود جلب کند و آن «روح انسانی» است.<sup>۳۷</sup>

عمده توجه او به مسئله انسان و جایگاه او در جامعه بود و از این سبب آغازگر «سنجش منطقی مفهوم‌ها و اندیشه‌ها با استفاده از روش» است.<sup>۳۸</sup>

یک سده پس از فیلسوفان طبیعت‌گرا جنبشی به نام «سوفیست» در صحنه زندگانی «سیاسی و اجتماعی» یونان نمایان شد. سوفیست‌ها یا سوفسطاییان از نقاط مختلف یونان جذب «آتن» شدند.<sup>۳۹</sup> آن‌ها آتنی نبودند؛ بلکه از گوشه و کنار سرزمین پهناور یونان عقاید نو و بحث‌های تازه به آتن آوردند و آن شهر را بیدار کردند تا از ذوق و معرفت و کمال فلسفی برخوردار شود و به ترویج آیین روشنگری و آزاداندیشی در شهر آتن پرداختند.<sup>۴۰</sup>

اینان نمایندگان طبقه روشنفکر عصر خویش بودند که

۲۶. دورانت، همان، ص ۱۷۶-۱۷۷.  
 ۲۷. برخی از این مردان، چون پروتاگوراس، خود را سوفسطایی یعنی «حکمت‌آموز» می‌خواندند. مفهوم این لفظ برای مردم آن روزگار با مفهومی که «استاد دانشگاه» برای ما دارد برابر بود.  
 ۲۸. نک:

Bramann, ibid.

۲۹. پروتاگوراس نامدارترین سوفسطاییان است و یک نسل قبل از دیمقراطیس در آبدرا زاده شد. از خشم و هیاهویی که بر اثر آمدن او به آتن در شهر پدید می‌آمد، می‌توان به شهرتش پی برد. حتی افلاطون نیز که به‌ندرت درباره سوفسطاییان قضاوت عادلانه می‌کرد، پروتاگوراس را بزرگ می‌داشت و اخلاق عالی او را می‌ستود (دورانت، همان، ص ۱۷۲). هنگامی که پروتاگوراس این اصل ساده‌انسانیت و نسبییت را اظهار می‌دارد، همه حقایق ثابت و اصول مقدس در هم می‌شکنند، فردیت برای خود زبان و فلسفه‌ای می‌یابد و مبانی فوق‌طبیعی نظامات اجتماعی به خطر و زوال می‌افتد. از بیانات او می‌توان به عبارت: «درباره خدایان هیچ نمی‌دانم که هستند یا نیستند یا از چه گونه‌اند. چیزهای بسیار ما را از این شناسایی بازمی‌دارد: موضوع سخت بغرنج است و عمر ناپایدار ما سخت کوتاه» اشاره کرد، مجلس آتن که از این مقدمه شوم به هراس افتاده بود، پروتاگوراس را از شهر راند. پروتاگوراس به سیسیل گریخت و آن‌طور که روایت شده است، در راه غرق شد (همان، ص ۱۷۲-۱۷۴).  
 ۳۰. چنان‌که چندی بعد آریستوفان نیز سقراط را به همین گناه متهم کرد (همان، ص ۱۷۹).

بعضی از فلاسفه (از قبیل سقراط)، خود در جنگ با سوفسطاییان شرکت جستند. سقراط سوفسطاییان را از آن روی گنه‌کار می‌شمرد که سخن نادرست و خطا را، با منطق و بلاغت، درست، و مقنع جلوه می‌دهند<sup>۳۲</sup> و هم او بر آنان خرده می‌گرفت که در ازای تعلیمات خود مزد و پاداش می‌ستانند.<sup>۳۱</sup>

در مجموع می‌توان گفت اگر سوفسطاییان نبودند، چهره‌های شاخص چون سقراط و افلاطون و ارسطو پیدا نمی‌شدند.<sup>۳۳</sup> فیلسوفانی چون سقراط، در عین حال که تحت تأثیر باورها و اندیشه‌های سوفسطاییان واقع می‌شدند، اندیشه‌های خود را با تأکید بر ابعاد مثبت آن باورها رشد می‌دادند و با نگرش انتقادی، به تبیین جنبه‌های منفی باورهای آن‌ها مبتنی بر پرکردن شکاف‌های آن در مسیر تعالی شهر آتن و عدالت و سعادت شارمندان آن می‌پرداختند.

## ۲. عصر طلایی آتن و جنگ پلوپونز

سقراط همه سال‌های عمرش را در آتن زندگی کرد. در طول این سال‌ها هم شاهد «عصر طلایی»<sup>۳۴</sup> شهر زادگاهش بود و هم شکست مصیبت‌بار آتن در پایان جنگ طولانی و خانمان‌برانداز «پلوپونز» را به چشم دید<sup>۳۴</sup> که هر دو نقاط عطفی در تاریخ شهر آتن بودند.

عصر طلایی آتن دوره‌ای است که به عصر پریکلس اطلاق می‌گردد، چون او توانست ثروت به یادگار مانده از گذشتگان را به اوج شکوفایی برساند.<sup>۳۵</sup> پریکلس سیاستمدار، سخنران، و جنگ‌سالار اثرگذار آتنی بود. او طرح جاه‌طلبانه‌ای را به راه انداخت که سازه‌هایی حیاتی چندی را مانند «پارتنون» در آکروپولیس ساخت<sup>۳۶</sup>. این طرح آتن را هم زیبا و باشکوه ساخت و هم بدان اعتبار بیشتری داد و هم برای مردمان پیشه فراهم کرد. او همچنین مردم‌سالاری آتن را بلند ساخت، تا آنجا که نکوهشگران وی را پوپولیس‌خواندند.<sup>۳۷</sup> به باور او آتن نه تنها درسی برای یونان است که درسی برای همه ادوار است.<sup>۳۸</sup>

هنر، درام، و فلسفه عناصر سه‌گانه فعالیت‌های فرهنگی در عصر طلایی آتن بودند. هنر از دین الهام می‌گیرد، درام از میدان جنگ، و فلسفه از جدل‌ها و گفتمان اجتماعی شهر که گهگاه قربانی‌هایی چون سقراط نیز می‌گرفت.<sup>۳۹</sup>

در این عصر پیشرفت در عرصه‌های صنعت، تجارت، فرهنگ، هنر، اقتصاد، نظام، ادب و فلسفه، و آزادی فکری زنان آتن را به زهدان رشد و شکوفایی کشور یونان بدل می‌کند<sup>۴۰</sup> و تاریخ آن را به صورت یک بافت رنگارنگ درهم‌آمیخته پدید می‌آورد.<sup>۴۱</sup>

سقراط فصاحت کلام را از بانوی فیلسوف به نام آسیاسیا آموخته بود.<sup>۴۲</sup> آسیاسیا یکی از چهره‌های زن تأثیرگذار در آن عصر آتن بود که به منظور آزادی فکر و روح، مدرسه‌ای را برای تعلیم فلسفه بنا و زنان و مردان را برای شرکت در آن تشویق کرد.<sup>۴۳</sup>

با این حال می‌توان گفت که «دوگانگی‌های سنت و جدید» موجب تنوع و بی‌نظمی افکار، کثرت، و اعتلای آرای فلسفی می‌شد که به دنباله خود قدرت و حرارتی را در مباحثات فلسفی دامن می‌زد تا آنجا که هیچ دورانی بعد از آن بدان پایه نمی‌رسد.<sup>۴۴</sup> شکل‌گیری مجالس بحث و مناظره دولتمردان یونان در خانه‌های خود، انگشت‌نما بودن فیلسوفان در شهر، و هلهله و غوغای فراوان تحسین در بحث‌وجدل آنان سراسر شهر آتن را لبریز کرده بود و بعدها در سال ۴۳۲ق.م هیچانات فکری مردم آتن به تب گرمی در قالب جنگ شمشیر بر جنگ الفاظ افزوده شد که تبعات آن نابودسازی اعتدال و وزانت اندیشه و داوری شد<sup>۴۵</sup>. این تب سوزان، پس از شهادت سقراط، مدتی فرونشست یا از آتن به سایر مراکز حیات یونان راه جست و می‌توان گفت که، تا فرارسیدن نهضت علمی و ادبی رنسانس، در هیچ عصری چنین شور و شوقی در بیان عقاید و نقد آرا پدید نیامد.<sup>۴۶</sup>

مسبب اصلی شروع جنگ پلوپونز که از سال ۴۳۱ تا ۴۰۴ق.م به طول انجامید، رفتار متکبرانه سلطنت‌مآبانه‌ای بود که حکام

### ۳. زندگی سقراط و ویژگی‌های شخصیتی او

سقراط در حدود سال ۴۶۹ ق.م در آتن زاده شد و در سال ۳۹۹ ق.م چشم از دنیا بست. پدرش پیکر تراش و مادرش قابله بود.<sup>۵۴</sup> او همیشه شوخ‌طبعانه ادعا می‌کرد که پیشه مادر را دنبال می‌کند و در عالم عقاید و اندیشه‌ها، دیگران را مدد می‌دهد تا آرای خویش را بیان کنند و از حمل آن فارغ شوند.<sup>۵۵</sup> به بیان دیگر او به بیرون کشیدن و عرضه ایده‌های دیگران و نه ایده‌های شخصی خودش کمک می‌کرد.<sup>۵۶</sup>

سقراط خود قلم بر کاغذ ننهاده است، گوشه‌نشینی اختیار نکرده و مدرسه نداشته است؛ بلکه وقت خود را در فضاها و اماکن عمومی شهری چون کوی و برزن در میان مردم گذرانده است.<sup>۵۷</sup>

در خصوص منابع آگاهی‌دهنده در مورد سقراط، می‌توان به آثار و گفته‌های افلاطون و گزنوفون<sup>۵۸</sup> اشاره کرد.<sup>۵۹</sup> افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م) شاگرد سقراط و درام‌نویسی خیال‌پرداز بود<sup>۶۰</sup> و خود بدل به یک فیلسوف حرفه‌ای شد.<sup>۶۱</sup> گزنوفون (۴۲۵-۳۵۷ ق.م) یک سرباز جویای «نام و ثروت» و یک نویسنده محبوب شدن را برگزید.<sup>۶۲</sup> سقراط معلمی بود که یک الگوی فلسفی برای پرسش و پاسخ صادقانه و راستین و سیروسلوک بی‌عیب و نقص را در اختیار شاگردانش گذارد.<sup>۶۳</sup> عمده آگاهی درباره سقراط در نوشته‌های افلاطون دست‌یافتنی است.<sup>۶۴</sup> افلاطون رساله‌های متعددی را نوشته است و در بسیاری از آن‌ها سقراط در بحث‌های فلسفی او شرکت دارد. وقتی افلاطون از زبان سقراط سخن می‌گوید، مشخص نیست که آنچه را بازگو می‌کند آیا دیدگاه خود افلاطون است یا بیانات استادش سقراط، به همین سبب تشخیص آرای سقراط از افلاطون امر ساده‌ای نیست.<sup>۶۵</sup>

سقراط همیشه، در عین فقر، خود را غنی می‌دید.<sup>۶۶</sup> او نمونه اعتدال و خویشتن‌داری بود، ولی هرگز چون قدیسان نمی‌زیست.<sup>۶۷</sup> خوش‌خلقی و مهربانی سقراط چنان مؤثر بود که اگر کسانی به دریافت آرای سیاسی او نایل می‌شدند، آرای

آتن نه تنها با متحدین خود که با دیگر دولت‌های شهری یونان که تحت کنترل دولت آتن نبودند، داشتند. به این ترتیب، شکوه و قز «عصر طلایی» همراه با سببیت این جنگ پایان یافت.<sup>۶۷</sup> سقراط با فرهنگ روزگار خود احساس نزدیکی نمی‌کرد. تمام زندگی و نوع تفکر او در واقع بیانگر بازتابی ژرف از جنبه تاریک و نیز وجه به‌ظاهر روشن یونان باستان است. درک سقراط فیلسوف درک ایستادگی او در برابر ماهیت فرهنگ عصر او است.<sup>۶۸</sup>

می‌توان گفت که شرایط آن روزگار آتن موجب تحول اندیشه‌ای سقراط و سوفسطاییان شد. اینان از جهان بیرون به جهان درون و از طبیعات به اخلاقیات روی آوردند و اندیشه یونانی را از مسائل مربوط به طبیعت و تکامل به سوی اخلاق و ماوراءالطبیعه معطوف داشتند. در مدت یک قرن قوانین جاهلانه و شکنجه و آزاری که بر چهره‌هایی چون سقراط رسید، پیشرفت علم را متوقف کرد و یونان به جادوی فلسفه تسلیم شد.<sup>۶۹</sup> مفهوم «دموکراسی» در عصر سقراط در مرحله طفولیت خود به سر می‌برد که در زمان پیش از سقراط با رشادتها و دلیری افرادی چون تمیستوکلس<sup>۷۰</sup> مدون شده بود.<sup>۷۱</sup> کسانی چون زنو<sup>۷۲</sup>، سقراط، و در دوره‌های بعدی کسانی چون افلاطون، ارسطو قدرت کلامی داشتند و توانستند قدرت خود را با نگرش انتقادی برای به چالش کشیدن اوضاع و شرایط موجود عصر آتن عیان و اذهان بسیاری را به سوی خود جلب کنند. در یورش اندیشمندانی چون سقراط برای متزلزل ساختن پایه‌های مستحکم فلسفی آن دوره بود که هرگونه حرکتی در خلاف جهت جوش و خروش قابل ملاحظه‌ای به پا می‌کرد و سقراط در این راه طرف‌دارانی دلسوز و دشمنانی سرسخت یافت و سرانجام در این مقاومت و جنگ سرد، تحت تأثیر دموکراسی بسیار محدود و رشدنیافته آن عصر آتن، جان خود را از دست داد.<sup>۷۳</sup>

۳۱. همان جا.  
 ۳۲. دوران، همان، ص ۱۸۰.  
 ۳۳. Ibid.  
 ۳۴. Ibid.  
 ۳۵. دوران، همان، ص ۳۹۶.  
 ۳۶. همان، ص ۳۱.  
 ۳۷. نک: کاپلستون، تاریخ فلسفه.  
 ۳۸. نک: همان.  
 ۳۹. دوران، همان، ص ۱۴۰.  
 ۴۰. همو، تاریخ تمدن، جلد دوم: یونان باستان، ص ۴۱۵؛ همو، تاریخ تمدن، ص ۳۹۱-۳۹۶.  
 ۴۱. همان، ص ۱۱.  
 ۴۲. همان، ص ۱۳-۱۴.  
 ۴۳. همان، ص ۱۲.  
 ۴۴. همان، ص ۱۸۰.  
 ۴۵. همان، ص ۱۵۹-۱۵۸.  
 ۴۶. همان جا.  
 ۴۷. نک: Bramann, ibid.  
 ۴۸. دوران، همان، ص ۱۹۵.  
 ۴۹. همان، ص ۱۵۷.  
 ۵۰. عصر تمیستوکل، زمانه موفقیت و پیشرفت در عرصه‌های «جنگ، آزادی، اقتصاد، فرهنگ و هنر، شعر رزمی و بزمی» است.  
 ۵۱. همان، ص ۷.  
 ۵۲. Zeno: زنو در حدود ۴۵۰ ق.م و شاید همراه پارمینیدس به آتن آمد و آن شهر مستعد جنب‌وجوش را برانگیخت؛ زیرا وی می‌توانست با قدرت بیان خود هرگونه نظر فلسفی را به نتایجی سخیف و غیر معقول تبدیل کند (همان، ص ۱۷۲).  
 ۵۳. همان، ص ۱۹۱.  
 ۵۴. نک: Bramann, ibid.  
 ۵۵. دوران، همان، ص ۱۸۳.  
 ۵۶. همان، ص ۱۹۲.  
 ۵۷. یاسپرس، سقراط، ص ۷۵.

#### ۴. حکومت و دموکراسی در آتن، ساختار نظام حکومتی آتن در زمان سقراط

سقراط معتقد بود که زبان‌بازی و لفاظی و مغالطه و عوام‌فریبی سوفسطاییان و استادان سخنور ملت را به وادی نیستی و هلاکت سوق خواهد داد. او واجب می‌شمرد که محاکمه، سیاست، و همه چیز باید مبتنی بر حکومت و خردمندی و حقانیت و عدالت باشد.<sup>۷۶</sup>

دموکراسی آتن کامل‌ترین و محدودترین دموکراسی تاریخ است. کامل از آن حیث که کلیه شاروندان مستقیماً و متساویاً بر وضع قوانین نظارت و در اداره امور شرکت داشتند و محدود و حقیقی بودن، به آن دلیل که عده معدودی از مزایای آن برخوردار شدند و به چهره‌هایی چون سقراط اتهاماتی وارد می‌کردند.<sup>۷۷</sup>

نقایص دستگاه به‌مرور آشکار شد. عوام‌فریبان تشویق و مردان باکفایت تبعید می‌شدند. فقدان نظم و هماهنگی در میان احزاب و فرق مخل رهبری اداره کشور بود. اشخاصی که در سخنوری مهارت داشتند و از فنون لفاظی و جدل آگاه بودند، مردم را اقناع می‌کردند و نظرات خود را به کرسی می‌نشانند و به این دلیل حیثیت و اعتبار اجتماعی می‌یافتند و به مناصب و مقامات عالیه و ریاست می‌رسیدند. در این سخنوری‌ها همه حرف‌ها معقول و حسابی نبود و حيله و تدبر و مغالطه و سفسطه بسیار به کار برده می‌شد.<sup>۷۸</sup>

با این حال شاید تنها همین دموکراسی آشفته باشد که بتواند نیرویی پدید آورد که آتن را در تاریخ جهان به مقامی شامخ برساند.<sup>۷۹</sup> پیش از آن و نیز پس از آن، هرگز هیچ حیات سیاسی که به طبقه شاروندان منحصر باشد تا این حد نیرومند و خلاق نبوده است. این دموکراسی فاسد و بی‌کفایت لاقابل مکتب آموزنده‌ای است. رأی‌دهندگان مجلس سخنان هوشمندترین مردان آتن را می‌شوند. قضات محاکم با استماع گواهی‌ها و رسیدگی به مدارک و دلایل ورزیدگی ذهنی کسب می‌کنند. صاحبان مناصب بر اثر مسئولیت‌های اجرایی که بر عهده دارند

اخلاقیش را نیز به‌آسانی تحمل می‌کردند. پس از مرگ او، گزنوفون درباره‌اش چنین گفت: «عدالت وی به حدی بود که در ناچیزترین امور بر کسی ظلم روا نمی‌داشت».<sup>۶۸</sup>

سقراط چنان اعتدال را رعایت می‌کرد که هرگز لذت را بر فضیلت<sup>۶۹</sup> و تقوا رجحان نمی‌نهاد. چنان خردمند بود که هیچ‌گاه در تمیز نیک و بد خطا نمی‌کرد.<sup>۷۰</sup> در تشخیص خیر و خوبی‌های دیگران آن قدر بصیرت داشت و چنان همگان را به کسب فضیلت و شرافت برمی‌انگیخت که نیک‌ترین و نیک‌بخت‌ترین مردمان آرزو می‌کردند که چون او باشند.<sup>۷۱</sup> افلاطون در خصوص سقراط چنین بیان داشته است «وی به‌راستی عادل‌ترین، عاقل‌ترین و نیک‌ترین مردی است که من در عمر خود دیده‌ام».<sup>۷۲</sup>

سقراط مدافع یک زندگی ساده با صرف کمترین میزان تولید و مصرف بود. بنا بر عقیده او، تولید و مصرف مادی نمی‌تواند به‌خودی‌خود یک هدف جدی برای زندگی باشد؛ بلکه در بهترین حالت، یک وسیله صرف برای دستیابی به چیزی بااهمیت و ارزش بیشتر است.<sup>۷۳</sup>

سقراط مؤسس حکمت است، چون افلاطون را پرورش داده است و درحقیقت نمی‌توان این دو وجود بزرگوار را از یکدیگر تفکیک کرد و از برکت تربیت آن‌ها ارسطو به عرصه آمد و مستعدین خلف دنبال این سه نفر افتادند و کاروان حکمت و عرفان را تشکیل دادند.<sup>۷۴</sup>

او به شکلی آگاهانه خود را از مسائل سیاسی شهر، حوزه‌ای که بیشتر آتنی‌های جاه‌طلب سعی داشتند شایستگی‌های خود را در آن نشان دهند، دور نگه می‌داشت. کمکی که او آرزو داشت در پیشرفت زندگی در آتن مؤثر افتد، از نوع دیگری بود. شهرت یا بدنامی‌ای که سقراط در بین همشهریان خود از آن برخوردار بود، کاملاً بر مبنای کار فلسفی‌اش شکل گرفته بود.<sup>۷۵</sup>

#### 58. Xenophon

۵۹. همان، ص ۱۸۱.
۶۰. دورانت، همان، ص ۱۸۰.
۶۱. همان، ص ۱۹۰.
۶۲. همان، ص ۱۸۱.
۶۳. همان، ص ۱۹۰.
۶۴. دلبیو. کی. سی. گاتری، *فلاسفه یونان از طالس تا ارسطو*، ص ۸۵.
۶۵. همان.
۶۶. روزی در بازار شهر اشیا و امتعه فراوانی را که برای فروش بدان جا آورده بودند دید و گفت: «چه بسیارند چیزهایی که مرا بدان‌ها نیازی نیست» (دورانت، همان، ص ۱۷۴).
۶۷. همان، ص ۱۸۳-۱۸۴.
۶۸. همان.
۶۹. Arete: فضیلت به معنای برتری و علو؛ و نه پاکی و تقوی (همان، ص ۱۹۳).
۷۰. همان، ص ۱۸۳-۱۸۴.
۷۱. همان.
۷۲. همان، ص ۱۸۳-۱۸۵.
۷۳. نک: Bramann, ibid.
۷۴. برای تکمیل شناسایی افلاطون و حکمت او به مقدمه حکمت سقراط (چاپ دوم) مراجعه فرمایید (فروغی، همان، ص ۲۸).
۷۵. دورانت، همان، ص ۱۹۵.
۷۶. افلاطون، *شش رساله (حکمت سقراط و افلاطون): اتوفرون، اقریطون، فیدون، الکبیادس، غورجیاس، دفاعیه*، ص ۹۷.
۷۷. همان، ص ۱۴.
۷۸. همان، ص ۹۷.
۷۹. دورانت، همان، ص ۱۱.



تنها در آن می‌دانست که دانش و کفایت بر آن حکومت کند و راه وصول به این مقصود فرعه‌کشی نمی‌توانست باشد. همچنین زور و ثروت نیز نباید کسی را به مقام و منصبی برساند.<sup>۸۷</sup> به این دلیل، محاکمه سقراط فقط محاکمه یک شخص نبود؛ بلکه محاکمه اندیشه رقیبی است که نظام سیاسی-اجتماعی آن روز آن را به باد انتقاد گرفته است.<sup>۸۸</sup>

## ۶. سقراط و قانون

شهر هستی خود را مدیون قوانین است.<sup>۸۹</sup> سقراط خود نیز، به یاری همان قوانین، همچون ثمره ازدواج قانونی به جهان آمده است و شامندی آتنی است و پدرش را قوانین بر آن داشته‌اند که او را تربیت کند.<sup>۹۰</sup>

خودداری از مهاجرت و برتری نهادن مرگ بر مجازات تبعید برای آن است که قانون را برتر از همه چیز می‌شمارد.<sup>۹۱</sup> انسان در مقابل وطن حق ندارد به زور توسل جوید؛ هرچند رفتاری را که وطن با او می‌کند خلاف حق بدانند.<sup>۹۲</sup> او هیچ‌گاه قرارگاه تاریخی‌اش را رها نمی‌کند و با کمال ایمان و دین‌داری قوانین شهر را محترم می‌دارد و به یاری تفکر به معنی آن‌ها پی می‌برد.<sup>۹۳</sup> و وفاداری‌اش به قانون از اینجا است که او آماده نشد از زندان بگریزد و از چنگ قانون به در رود؛ هرچند به نام قانون به او ظلم کردند.<sup>۹۴</sup> سقراط این امکان را داشت که با طلب عفو از دادگاه، خود را از مرگ نجات دهد، ولی نپذیرفت از عوامی که مدام مسخره او بودند طلب بخشش کند.<sup>۹۵</sup> نقل می‌شود که دوستان او امکان فرار وی را از زندان فراهم کرده بودند ولی او از فرار نیز امتناع ورزید و درنهایت جام شوکران را سرکشید و دست از زندگی شست.<sup>۹۶</sup>

سقراط معتقد است:

آنجا که بر اساس وقوف و بصیرت شخصی نمی‌توان تصمیم گرفت، یگانه راه درست ایمان به خدای نیکان و پیروی از قوانین شهر است.<sup>۹۷</sup>

و در نتیجه تجارب خود پختگی و شمه قضایی کامل‌تری به دست می‌آورند. به این دلیل است که سیمونیدس<sup>۸۰</sup> بیان می‌دارد: «شهر آموزگار مردم است» و شاید بدین جهت است که آتینان می‌توانند مردان بزرگی چون سقراط را در بین خود پرورش دهند و قدر و مقام آنان را بشناسند و آنان را محکوم کنند.<sup>۸۱</sup>

به بیان دیگر، می‌توان گفت که این دموکراسی اشراف‌سالارانه تنها بر اساس تجارت آزاد قرار ندارد و کار آن نیز فقط حفظ اموال مردم و تأمین نظم و آرامش نیست؛ بلکه هزینه نمایش‌های یونان را هم می‌پردازد، پارتئون را برپا می‌دارد، خود را مسئول سعادت و ترقی مردم می‌داند، و نه تنها زیستن، بلکه خوب زیستن را برای آنان ممکن می‌کند. از این روست که تاریخ می‌تواند همه گناهان او را ببخشد.<sup>۸۲</sup>

## ۵. نگرش انتقادی سقراط و حکومت آرمانی او

سقراط معتقد است که «تمدن»، با همه عیب‌هایش، ارزش بسیاری دارد و نباید آن را ترک گفت و سادگی ابتدایی آن را برگزید.<sup>۸۳</sup>

سقراط شیوه‌های سیاسی رایج در آتن را برای به کرسی نشاندن ارزش‌های دموکراتیک کافی نمی‌دانست. او دائماً دم از صلاحیت و شایستگی افراد برای حکومت می‌زد. او منتقد دموکراسی عوام‌زده بود و بر دانش و تخصص در امور قانون‌گذاری و حکومت تأکید داشت.<sup>۸۴</sup>

سقراط بر لزوم شناخت نیک از بد و دستیابی به «خودآگاهی» پای می‌فشرد.<sup>۸۵</sup>

سقراط ستیزه‌جویی مردم آتن را مذمت می‌کند. بر حسد پرهیا هوایی که به یکدیگر می‌ورزند عیب می‌گیرد و خصومت احزاب و منازعات کینه‌توزانه آن‌ها را قبیح می‌شمرد.<sup>۸۶</sup> او می‌گوید: «بیم آن دارم از این جهات بلیه‌ای بر کشور وارد شود که از حدود توانایی و طاقتش افزون باشد». سقراط نجات آتن را

۸۰. Simonides: شاعر یونانی

۵۵۶-۴۶۹ ق.م

۸۱. همان، ص ۳۱.

۸۲. همان.

۸۳. همان، ص ۱۹۴.

۸۴. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ص

۱۳۳.

۸۵. نک:

Bramann, ibid.

۸۶. نک:

Ibid.

۸۷. دوران، تاریخ تمدن، ص ۱۹۴.

۸۸. پل استراتن، ۹۰ دقیقه با سقراط،

ص ۴؛ کاپلستون، همان.

۸۹. پاسپرس، همان، ص ۷۰.

۹۰. همان.

۹۱. همان، ص ۶۹.

۹۲. همان، ص ۷۰.

۹۳. همان.

۹۴. همان، ص ۶۸.

۹۵. همان.

۹۶. همان.

۹۷. همان، ص ۶۸.

۹۸. همان.

۹۹. دوران، تاریخ تمدن، ص ۱۸۸.

۱۰۰. همان.

۱۰۱. همان، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۱۰۲. یاسپرس، همان، ص ۵۹-۶۰.

۱۰۳. دوران، همان، ص ۱۸۶.

۱۰۴. همان.

۱۰۵. Apology: آپولوژی در زبان

یونانی به معنای «دفاع» است.

«آپولوژی» تنها مکالمه‌ای که با

کلمه «خدا» تمام می‌شود (افلاطون،

دوره آثار افلاطون، ص ۳۷-۴۵).

۱۰۶. یاسپرس، همان.

۱۰۷. همایشگاه شهر

۱۰۸. از نمایشنامه ابرها، اثر

آریستوفان، چنین برمی‌آید که

شاگردان سقراط در محلی معین

مدرسه‌ای تشکیل می‌داده‌اند.

گزینفون نیز در بخشی از کتاب

خویش این نکته را تأیید می‌کند.

در شرح احوال سقراط، معمولاً

چنین گویند که وی در هرکجا

شاگرد یا مستمعی می‌یافته، به تعلیم

می‌پرداخته است (دوران، همان، ص

۱۸۹).

۱۰۹. همان.

۱۱۰. همان.

۱۱۱. همان، ص ۱۸۷.

112. Ionie

113. Refutation

114. Dialectique

۱۱۵. زاده شدن، نفوس و یافتن راه

کسب معرفت

۱۱۶. فروغی، سیر حکمت در اروپا،

چ ۱، ص ۱۶.

۱۱۷. همان، ص ۲۱.

سقراط با شهری که خود و پدران و نیاکانش در آن به جهان آمده و در آن زیسته‌اند با شهر سولون با شهری که با ایرانیان جنگیده است، شهر پریکلس و شهری که بر پایه قانون بنیان نهاده شده و قانون در آن روزبه‌روز استوار گردیده است. قانونی که فقط در سایه آن زندگی امکان‌پذیر شده است. پیوند ناگسستگی دارد.<sup>۹۸</sup>

## ۷. دگرگونی اندیشه سقراط

سقراط از بسیاری جهات به سوفسطاییان شباهت داشت.<sup>۹۹</sup> مردم آتن نیز بدون تردید و تأمل و معمولاً بی‌آنکه قصد اهانت و ملامت داشته باشند، او را بدین نام می‌خواندند.<sup>۱۰۰</sup> اما از چند جهت هم با سوفسطاییان اختلاف داشت: از علم بلاغت روی گردان بود، به تقویت مبانی اخلاقی شوق داشت. او فقط در بررسی عقاید به بحث با مردمان می‌پرداخت و در ازای تعلیمات خود مزدی دریافت نمی‌کرد؛ هرچند که گویا گاه‌گاه از کمک دوستان دولت‌مند خویش برخوردار می‌شده است. علی‌رغم همه خطاها و نقایص آزاربخش وی، شاگردانش بدو محبت بسیار داشتند.<sup>۱۰۱</sup>

سقراط از وظیفه‌ای که به عهده‌اش بود آگاه گردید و این آگاهی همه وجودش را به تکان درآورد؛ زیرا آن رسالتی الهی بود.<sup>۱۰۲</sup>

سقراط بر آن شد که عملاً و به نحوی قاطع دست به کار زند و عقاید و آرای بی‌وضوح و روشن برای خویش به دست آرد. او می‌گفت: «باید گاه‌گاه درباره امور بشری با خود سخن گوید». به هر اندیشه مبهم یا تعمیم ناقص که می‌رسید، یا هر تعصب پنهانی و نامعقول که می‌دید، درباره ماهیت و چگونگی آن پرسش می‌کرد و تعریف دقیق و درست می‌خواست. چنان خو کرده بود که سحرگاه از خواب برمی‌خاست و به بازار، به ورزشگاه‌ها، یا به کارگاه‌های صنعتگران می‌رفت و در هر کس ذکاوتی انگیزنده یا حماقتی سرگرم‌کننده می‌یافت، او را به مباحثه می‌کشاند.<sup>۱۰۳</sup>

در شرایطی که جنگ و خطر توطئه و قیام اقلیت ثروتمند جامعه دموکرات یونان را تهدید می‌کرد، سقراط جوانان متمایل به آریستوکراسی (حکومت اشرافی) را دور خود جمع می‌کرد و درباره فضیلت سیاسی با آن‌ها صحبت می‌کرد.<sup>۱۰۴</sup> همین امر باعث شد که حکومت تصمیم به اعدام سقراط بگیرد. در دادگاه محاکمه سقراط، او به دفاع از خود برخاست که متن دفاعیه او در «آپولوژی»<sup>۱۰۵</sup> افلاطون موجود است.<sup>۱۰۶</sup>

## ۸. شیوه سقراط

سقراط به طور مرتب یا به آگورا<sup>۱۰۷</sup> یا به یکی از ورزشگاه‌های خارج از دیوارهای شهر می‌رفت تا با دوستانش ملاقات کند و پیرامون پرسش‌های بنیادین خاصی با آن‌ها به بحث و تبادل نظر بپردازد.<sup>۱۰۸</sup> گاهی رهگذران و آشنایانی که به طور تصادفی آن‌ها را می‌دیدند نیز در مباحثات شرکت می‌کردند. روش معمول سقراط مطرح کردن سؤالاتی مثل «عدالت چیست؟»، «زیبایی چیست؟»، «دانش چیست؟»، «دوستی چیست؟»، «پرهیزکاری چیست؟»، و پرسش‌هایی از این دست بود. سقراط روش استقرا را در منطق یونان وارد کرد.<sup>۱۰۹</sup> او توانست مقدمات روش ارسطو را برای تعریف اشیا، همچنین نظریه مثل افلاطونی را بنیاد گذارد. او می‌گفت: «جدل یا دیالکتیک فنی است که با آن می‌توان امور و اشیای مختلف را از هم متمایز ساخت»<sup>۱۱۰</sup> و با شوخ‌طبعی و طنزی که در تاریخ فلسفه جهان دیری نپایید، بیابان بی‌حاصل منطق را طراوتی بخشید.<sup>۱۱۱</sup>

شیوه سقراط چهار بخش بود: (۱) دست انداختن<sup>۱۱۲</sup>، (۲) اثبات سهو<sup>۱۱۳</sup>، (۳) مجادله<sup>۱۱۴</sup>، (۴) مامایی<sup>۱۱۵</sup> بود. او ماهر بود و مصاحبان خود را منقلب می‌کرد.<sup>۱۱۶</sup> او شیوه تازه‌ای را به دست داد و آن شیوه را شاگرد او افلاطون و شاگرد افلاطون ارسطو تکمیل کردند و حکمت را به اوج ترقی رسانیدند. سقراط به شاگردان و مصاحبان خود طریق کسب معرفت و شیوه مکالمه و مباحثه را تعلیم می‌داد و آن‌ها را متوجه حد و رسم و کلیات عقلیه می‌کرد.<sup>۱۱۷</sup>





تکالیف سقراط پرسش بی‌وقفه بود، بی‌آنکه تسلیم یا خسته شود و همه را از همهٔ نهانگاه‌ها بیرون براند. آنچه می‌باید از مردمان بخواهد این نبود که به چیزی یا به خود او ایمان بیاورند؛ بلکه تکلیف خود را در این می‌دید که از مردمان بخواهد که فکر کنند.<sup>۱۱۸</sup> او در همهٔ احوال به این دانش اساسی متکی بود که حقیقت آن چیزی است که آدمیان را به هم می‌پیوندد.<sup>۱۱۹</sup>

گفتگو شالودهٔ اصلی زندگی سقراط بود. شاخص‌ترین موضوعی که هنگام مطالعهٔ سقراط خودنمایی می‌کند، شیوهٔ «پرسش و جواب» سقراط است. او به جای درس دادن از «بحث کردن»<sup>۱۲۰</sup> استفاده می‌کند. بحث را با پرسیدن آغاز می‌کند و وانمود می‌کند که می‌خواهد به ضعف اندیشه‌ها و نظرات خود پی ببرد و درنهایت خود را در بن‌بستی ببیند که مجبور شود درست را از نادرست تشخیص دهد.<sup>۱۲۱</sup>

برای شخص سقراط و دوستان نزدیکش این قبیل پرسش و پاسخ‌های فلسفی اهمیتی وجودی (اگزیستانسیال) داشت. سقراط با نهایت جدیت خود متعهد به تعریف ضروریات واقعی حیات و به‌واسطهٔ آن، کشف خویشتن حقیقی خویش بود.<sup>۱۲۲</sup> گفتگوی سقراطی صورتی دیگر پذیرفته بود و جنبهٔ تازه‌ای داشت: روح را برمی‌انگیخت و ناآرام می‌کرد.<sup>۱۲۳</sup> این روش پرسش «روش دیالکتیک» نام گرفت و معروف شد. سقراط اولین کسی بود که این شیوه را در بحث‌های فلسفی به کار بُرد و به همین دلیل است که این روش «دیالکتیک» را به نام او «دیالکتیک سقراطی» می‌خوانند.<sup>۱۲۴</sup>

بعضی‌ها از این «روش سقراطی»، که مبنی بر درخواست تعریفات واضح و تفکر روشن و تحلیل صحیح بود، به خشم می‌آمدند و اعتراض می‌کردند که سقراط زیاده بر آنچه جواب می‌دهد، سؤال می‌کند و ذهن را بیش از پیش مشوش می‌کند. با این حال او در فلسفه دو پاسخ صریح برای حل دو مسئله از مشکل‌ترین مسائل را برای ما به یادگار گذاشته است:

(۱) فضیلت چیست؟ (۲) بهترین حکومت کدام است؟<sup>۱۲۵</sup>

آناکساگوراس اصل و اساس اخلاقیات را از روی قواعد عقل توجیه و تفسیر می‌کرد و شاید سقراط نیز به متابعت او از علم به اخلاق رو کرد. سقراط از این راه‌ها به سوی فلسفه جلب شد و از این روی بود که گفت: «بزرگ‌ترین شادی‌های من در آن است که هر روز از فضیلت گفتگو کنم؛ در خود و در دیگران به تفحص پردازم»<sup>۱۲۶</sup>. سقراط تعداد زیادی از افرادی که منیت‌هایشان در سیر این مباحثات خدشه‌دار می‌شد، دشمن خود کرده بود<sup>۱۲۷</sup>. بسیاری از آنتی‌ها او را آشوبگر خطرناکی قلمداد می‌کردند که براندازی پایه‌های از پیش تثبیت‌شدهٔ دولت آن‌ها را پیشهٔ خود کرده است. برخی از بزرگان آتن، با مشاهدهٔ هواداری و علاقهٔ مفرطی که بسیاری از مردان جوان آنتی در پیروی از استاد چالش‌طلب خود نشان می‌دادند، شروع به گفتگو در مورد بحث‌های فلسفی سقراط کردند و این نوع مباحثات را مسبب «فساد ذهن جوانان» نامیدند.<sup>۱۲۸</sup>

مخالفتش می‌گفتند که او ویران‌کننده‌ای است که خود هرگز چیزی نمی‌سازد، همهٔ پاسخ‌ها را رد می‌کند و خود مشکلی را نمی‌گشاید و آرا و روشش مخرب اخلاق و افکار است. در بسیاری از موارد، چون به توضیح و تفسیر نظری می‌پرداخت، آن را مبهم‌تر و غامض‌تر از پیش باقی می‌گذاشت.<sup>۱۲۹</sup>

طرح پرسش در نظر سقراط همواره اهمیت بیشتری نسبت به دریافت پاسخ داشت. کار اصلی او آموزش هرگونه خطمشی خاصی نبود؛ بلکه به فکر واداشتن مردم بود.<sup>۱۳۰</sup> در برابر این گونه سرزنش‌ها، سقراط فقط می‌گفت:

من نیز، چون مادر خود، قابله‌ای بیش نیستم. اینکه مرا ملامت می‌کنند و می‌گویند که از دیگران پرسش‌هایی می‌کنم که خود فهم و توانایی پاسخ گفتن بدان‌ها را ندارم، کاملاً بجاست. علت آن است که خداوند مرا به قابله بودن مجبور ساخته و از زاییدن منع فرموده است.<sup>۱۳۱</sup>

سقراط می‌خواست که در دوزخ هم خرمگس معرکه باشد و در آنجا نیز معلوم کند که چه کس حکیم است و چه کس

۱۱۸. یاسپرس، همان، ص ۶۰.  
۱۱۹. همان، ص ۶۴.

۱۲۰. سقراط هنگام بحث کردن با افراد مختلف به شرایط افراد و موقعیت اجتماعی آن‌ها توجهی نمی‌کرد. گاهی نیز پرسش‌های او از افراد متشخصی که با او بحث می‌کردند موجب می‌شد که تزلزل پایه‌های فکری و تضاد در عقاید آن‌ها روشن گردد که این موضوع موجب مسخره شدن این‌گونه افراد در ملأ عام و در نتیجه خشمگین شدن آنان می‌شد.

۱۲۱. یوستاین گارد، دنیای سوفی، ص ۸۶-۸۷.

۱۲۲. همان، ص ۱۹۰.

۱۲۳. یاسپرس، همان، ص ۶۰-۶۱.

۱۲۴. همان.

۱۲۵. همان.

۱۲۶. دورانت، همان، ص ۱۸۸.

۱۲۷. همان.

۱۲۸. نک:

Bramann, ibid.

۱۲۹. دورانت، همان، ص ۱۸۸.

۱۳۰. نک:

Ibid.

۱۳۱. همان، ص ۱۸۲.

از حکمت به دور و حکیم‌نما است.<sup>۱۳۲</sup> او در زمان محاکمه خود می‌گوید:

من چون خرمگسی هستم که از جانب خدا به دولت داده شده‌ام و دولت همچون اسبی است بزرگ و نجیب که سنگینی جثه از تند رفتن بازش داشته و باید مهمیزی او را به جنبش حیات برانگیزد.<sup>۱۳۳</sup>

او همه سؤال‌ها را می‌دانست، اما بر هیچ‌یک از پاسخ‌ها آگاهی نداشت و با فروتنی می‌گفت «من فقط دوستدار فلسفه‌ام».<sup>۱۳۴</sup>

## ۹. فلسفه سقراط

سقراط باور داشت که: «خردمندترین انسان کسی است که به جهل خود آگاهی دارد و ادعای دانشمند بودن ندارد». از این پس وی این رسالت را در وجود خود احساس کرد که باید در کاوش حقیقت ثابت و یقین، یعنی «حکمت راستین»، باشد.<sup>۱۳۵</sup>

سقراط تفکر فلسفی را با حیات بشر گره زد. او معتقد بود که هر کس تنها در تفکر فعال درونی خویش با حقیقت برخورد می‌کند.<sup>۱۳۶</sup> با سقراط تفکر متوجه «سیاست، اخلاق، و زندگی اجتماعی بشر» می‌شود.<sup>۱۳۷</sup> سقراط پرسش را وارد عالم بشر می‌کند. پرسش فلسفی پرسش فیلسوف نیست؛ بلکه پرسش زمان است. مخاطب این پرسش نیز همه بشریت است؛ از این ره پرسش فلسفی بر همه بشریت اثر دارد و دیگر کسی فارغ از فلسفه نیست.<sup>۱۳۸</sup>

رسیدن به معرفت، اخلاق، و فضیلت در سقراط با دیالکتیک رخ می‌دهد. اولین عنصر دیالکتیک، «حضور» است. همه مکالمات مقاومت ما در مقابل حضور است و بشر نمی‌خواهد به این امر واقف شود که هیچ نمی‌داند. با حضور پرسش زنده می‌شود. کسی که بداند «هیچ نمی‌داند»، پرسش را درک می‌کند.<sup>۱۳۹</sup>

اصالت سقراط و آنچه چهره او را در تاریخ بی‌همتا کرده، این است که روح انتقادی، نبوغ، تجزیه‌وتحلیل، ذوق بررسی آزادانه،

و شک و حس عملی ستودنی را با ایمان مذهبی بی‌شایبه و سوق آتشین و عمیق و گرایش به وجد یا دست‌کم به استعدادی که بدان تواند رساند، متحد کرده است.<sup>۱۴۰</sup> سقراط با «روح انتقادی» خود مخاطب را به کمند تناقض گرفتار می‌کرد و به او نشان می‌داد که آنچه را تاکنون دانایی می‌دانسته است، جز جهل چیز دیگری نیست و برای شناخت واقعی دانایی باید به تجدید نظر در آرای خود بپردازد. او فضاقت گفتگوی مخاطب را روشن و غلط بودن روش و مقدمات را گوشزد می‌کرد.<sup>۱۴۱</sup>

در پشت روش سقراط فلسفه‌ای بود پر از گریز و طفره و تجاهل مشهور<sup>۱۴۲</sup>، مقدماتی و بی‌نظم، اما چنان واقعی که فیلسوف عملاً برای آن از جان خود گذشت.<sup>۱۴۳</sup> سقراط در حوزه فلسفه اصولاً به آن چیزی می‌پرداخت که امروز به آن «فلسفه اخلاقی» می‌گویند.<sup>۱۴۴</sup> او به مسئله تبیین صحیح از آنچه یونانیان «فضایل انسانی» می‌نامیدند، پرداخت. به بیانی دیگر، سقراط به دنبال درک مفهوم بعضی از اصول اخلاقی مانند «دین‌داری، فضیلت، اخلاق، سیاست، شجاعت، عدالت، و جبن» بود.<sup>۱۴۵</sup>

به باور سقراط، چون نیکوکاری بسته به تشخیص نیک و بد یعنی دانایی است، بالأخره فضیلت، در قالب مطلب، جز دانش و حکمت چیزی نیست؛ اما دانش چون در مورد ترس و بی‌باکی یعنی علم بر اینکه از چه باید ترسید و از چه نباید ترسید ملحوظ شود، شجاعت است و چون در رعایت مقتضیات نفسانی به کار رود، عفت خوانده می‌شود و هرگاه علم به قواعدی که حاکم به روابط مردم بر یکدیگر است، منظور گردد، عدالت است و اگر وظایف انسان نسبت به خالق در نظر گرفته شود، دین‌داری و خداپرستی است و این فضایل پنج‌گانه یعنی «حکمت، شجاعت، عفت، عدالت، خداپرستی» اصول اولیه اخلاق سقراط بوده است.<sup>۱۴۶</sup>

مسئله اصلی تعیین دقیق این است که تعلیم فلسفی سقراط چه بود؟ اصول فلسفه سقراط را می‌توان در چند بخش کلی طبقه‌بندی و بررسی کرد که در ادامه به هر یک پرداخته می‌شود:

۱۳۲. همان، ص ۱۸۶؛ Plato, *Apology*, p. 41.  
۱۳۳. دوران، همان، ص ۳۲۵.  
۱۳۴. نک:

L. Diogenes, *Lives and Opinions of the Eminent Philosophers*; Bramann, *ibid.*  
۱۳۵. کاپلستون، همان، ص ۱۱۶.  
۱۳۶. یاسپرس، همان، ص ۱۰۱.  
۱۳۷. نک: مهدی بنایی، «با سقراط تفکر متوجه انسان می‌شود».

۱۳۸. همان.  
۱۳۹. همان.  
۱۴۰. برن، سقراط، ج ۱، ص ۹۸.  
۱۴۱. برن، همان، ص ۲۲-۲۳.  
۱۴۲. Socratic Irony (دوران، همان، ص ۱۸۷).  
۱۴۳. دوران، همان، ص ۱۹۱.  
۱۴۴. توماس هنری، *بزرگان فلسفه*، ص ۲۳۶-۲۳۷.  
۱۴۵. همان.  
۱۴۶. فروغی، همان، ص ۱۸.

- شهر، تبلور پیوند اخلاق و سیاست: در نظر سقراط سیاست غایتی جز تحقق خیر و آن هم برترین خیرها را ندارد. در ذیل این معنا تأکید او در باب لزوم خیر مدینه بر خیر افراد و گروه‌های ذی‌نفع در قدرت، و اساساً قدرت معطوف به بصیرت و پالایش شکل می‌گیرد.<sup>۱۴۷</sup> در واقع سقراط مدینه را برای مدینه نمی‌خواست؛ بلکه شرافت و بزرگی آن را در گرو پذیرش حقیقت می‌دانست.<sup>۱۴۸</sup>

سقراط در سیاست، برخلاف سوفیست‌ها، معتقد به قهر و زور نیست و مدارا با مردم و اقتناع افکار را لازم می‌داند. به بیان دیگر، سیاست را نیز مبنی بر حکمت می‌کند.<sup>۱۴۹</sup> سقراط به دسته‌بندی‌های سیاسی علاقه‌ای نداشت؛ بلکه به حیات سیاسی از جنبه اخلاق آن علاقه‌مند بود. ما نمی‌توانیم به دولت و کشور توجه کنیم، مگر آنکه ماهیت آن را بشناسیم و معلوم کنیم یک دولت خوب چگونه دولتی است. معرفت همچون وسیله‌ای برای عمل اخلاقی کاوش می‌شود.<sup>۱۵۰</sup>

- اخلاق، نیکی و فضیلت: سقراط فلسفه را «علم اخلاق و سیاست» می‌دانست و «منطق» را نیز مقدمه و وسیله آن می‌شمرد. سقراط به‌عوض آنکه بیمناکانه به سوی عقاید باستانی موجود روی کند، گامی به پیش گذارد و در نهایت ژرف‌ترین مسئله که در علم اخلاق مطرح می‌شود را در میان نهاد. سقراط خوبی را امری کلی و مجرد نمی‌داند؛ بلکه برای آن مقاصدی خاص و عملی در نظر دارد و معتقد است که خوب آن است که برای «امر خاصی خوب باشد».<sup>۱۵۱</sup>

سقراط بر این باور است که اگر آدمی حقیقت نیک و بد را بشناسد، به بدی نخواهد گرایید. بدکاری از روی نادانی است و کسی دانسته بد نمی‌کند.<sup>۱۵۲</sup> از این روست که برای سقراط فلسفه حقیقی همان فلسفه اخلاق است و بس.<sup>۱۵۳</sup> با این حال، کار او آموزش اخلاق نیست؛ بلکه تنها و تنها برانگیختن و بیدار کردن است.<sup>۱۵۴</sup> از این ره می‌توان گفت سقراط ارزش‌های اخلاقی را ثابت و دائمی می‌دانست و درصدد بود تا آن‌ها را، در

تعاریف کلی، ثابت، و مستقر کند.<sup>۱۵۵</sup>

- دانش، اندیشه، و عقل: برای سقراط مهم بود که بتواند مبنایی برای شناخت و معرفت آدمی بیابد. به دلیل اعتقاد او به قرار داشتن بنیان این شناخت در عقل انسان و اعتقاد راسخ وی به عقل، می‌توان او را «خردگرا» دانست، همچنان که، سقراط بنای فلسفه را بر «عقل» نهاد.<sup>۱۵۶</sup>

او عقیده داشت که همه انسان‌ها می‌توانند با استفاده از عقل خود واقعیت‌های فلسفی را دریابند. به باور سقراط شناخت را نمی‌توان به درون آدمی وارد کرد؛ بلکه باید از درون او بیرون کشید. تنها شناختی که از درون می‌جوشد به صورت «حقیقی» است. او اشتباهات انسان را به خاطر آن می‌دانست که درست را تشخیص نمی‌دهد- چون دانش آن را ندارد- و برخلاف سوفیست‌ها، معتقد بود که تشخیص حق از ناحق و درست از نادرست در شعور آدمی نهفته است، نه در اجتماع و سیر و تحولات آن. او برای نیکوکاری و درستکاری بر مبنای عقل کاوش می‌کرد و معتقد بود هر کس درست و غلط را از لحاظ عقلی تشخیص دهد، به کار نادرست دست نمی‌زند و همه ش‌هایی که از افراد مختلف می‌بینیم در اثر نادانی آن‌ها است.<sup>۱۵۷</sup> سقراط فیلسوفی است که ما را به اندیشیدن فرامی‌خواند؛ زیرا دانش و شناخت از اندیشیدن حاصل می‌شود.<sup>۱۵۸</sup>

- تعلیم و تربیت: سقراط، برخلاف راهی که افلاطون پس از او در پیش گرفت، در برابر همه جنبش‌های سوفیستی به مبارزه برنمی‌خیزد، حزب درست نمی‌کند، تبلیغ نمی‌کند، به دفاع از اندیشه خود نمی‌پردازد، و مدرسه و مکتب بنیاد نمی‌کند. برنامه‌ای و حتی دستگاه علمی برای اصلاح دولت ندارد. همچنان که به توده مردم روی نمی‌آورد و به اجتماعات ملی هم توجه نمی‌کند.<sup>۱۵۹</sup> در آپولوژی چنین استدلال می‌کند:

آنکه با توده مردم به راستی و درستی سخن بگوید، زنده‌اش نمی‌گذارند. از این رو، کسی که بخواهد در راه حق نبرد کند و زمانی کوتاه زنده بماند، ناچار است به گفتگو با افراد قناعت ورزد.<sup>۱۶۰</sup>

۱۴۷. فروغی، سیر حکمت در اروپا، ج ۲، ص ۳۳.  
 ۱۴۸. همان.  
 ۱۴۹. همان.  
 ۱۵۰. کاپلستون، همان، ص ۱۲۹-۱۳۰.  
 ۱۵۱. دورانت، تاریخ تمدن، جلد دوم: یونان باستان، ص ۴۱۷؛ همو، تاریخ تمدن، ص ۱۹۳.  
 ۱۵۲. نقیب‌زاده، همان، ص ۱۶.  
 ۱۵۳. همان.  
 ۱۵۴. کاپلستون، همان، ص ۱۳۲.  
 ۱۵۵. همان.  
 ۱۵۶. همان.  
 ۱۵۷. همان.  
 ۱۵۸. برن، همان، ص ۹۸.  
 ۱۵۹. یاسپرس، همان، ص ۶۲-۶۳.  
 ۱۶۰. همان.

سقراط همواره با فرد سروکار داشت و فرد مخاطب او بود و مسئولیت شخصی را بی‌قیدوشرط می‌دانست و در برابر دادگاه حقیقت—حقیقتی که در تفکر جدی بر فرد متجلی می‌گردد—همه‌چیز را در معرض انتقاد قرار می‌داد و می‌آموخت.<sup>۱۶۱</sup>

### ۱۰. مرگ سقراط

در سال ۳۹۹ قبل از میلاد سقراط برای دفاع از خود در برابر اتهامات «تحریف ذهن جوانان و اعتقاد به خدایان ساخته ذهن خود به جای خدایانی که دولت آن‌ها را به رسمیت می‌شناخت» به دادگاه احضار شد.<sup>۱۶۲</sup> این امکان هست که این اتهامات به دلایل سیاسی و شخصی به‌دروغ به او نسبت داده شده باشند. آنوتوس به دلیل آنکه سقراط به پسرش توصیه کرده بود تجارت را به نفع فلسفه کنار بگذارد، شاکی اصلی او بود. سقراط به دلیل ارتباط شخصی نزدیکش با آتنی‌های طبقه بالای جامعه، همچنین مظنون به طرف‌داری و حمایت از حزبی‌هایی بود که چند سال پیش از آن شورش را به جریان انداخته بودند. به هر روی اتهامات مربوط به بی‌دینی در آتن قرون ۵ و ۶ ق.م. یک مسئله جدی بود و سقراط به خاطر نوع زندگی‌اش پای میز محاکمه کشیده شد. پرونده او را هیئت منصفه همیشه متشکل از پانصد و یک شارمند می‌باید بررسی و در خصوص آن تصمیم می‌گرفتند. قانون به شاکی‌ها اجازه طرح شکایت و به مدعی علیه اجازه دفاع از خود را در یک نطق می‌داد. ظرف یک روز می‌باید حکمی در خصوص پرونده صادر می‌شد. هیچ استینافی وجود نداشت.<sup>۱۶۳</sup>

سقراط، پیش از آنکه مجبور به نوشیدن جام کشنده شوکران شود، یک ماه را در زندان به سر برد. دوستان بانفوذش پیشنهاد دادند، طی یک عملیات فرار از زندان، او را نجات دهند. سقراط این پیشنهاد را رد کرد. استدلال او این بود که یک شخص درستکار باید به قانون احترام بگذارد، حتی اگر به ناحق محکوم شده باشد. او به آرامی زهر را نوشید و روی دستان دموکراسی‌ای

جان داد که ثابت کرد ضعیف‌تر از آن است که گفتمان‌های نقادانه یکی از برجسته‌ترین ذهن‌های خود را تاب آورد.<sup>۱۶۴</sup> شگفت آنکه دموکراسی بازگشته تنها در حق حکیم سالخورده‌ای ظلم کرد که هفتاد سال از عمرش گذشته بود و هیچ‌گونه آسیبی از او به حکومت نمی‌توانست برسد.<sup>۱۶۵</sup> در سال ۳۹۹ ق.م آنوتوس، ملتوس، و لوکون<sup>۱۶۶</sup> سقراط را متهم کردند و گفتند:

وی به معتقدات عمومی اهانت می‌ورزد و گناهکار است؛ زیرا خدایانی را که دولت پذیرفته است نمی‌شناسد و در عوض از موجوداتی پلید و شیطانی (فرشتگان سقراطی) سخن می‌گوید و نیز گناه دیگر او تباه کردن جوانان است.<sup>۱۶۷</sup>

دو چیز آتن را از سقوط بازمی‌داشت: یکی بازگشت دموکراسی، به زعامت مردانی دادگر و معتدل، دیگری آگاهی وی بر اینکه در شصت سال گذشته، حتی در زمان جنگ، چنان هنر و ادبی پدید آورده که در هیچ دورانی از تاریخ بشر نظیر آن به وجود نیامده است.<sup>۱۶۸</sup> آناکساگوراس تبعید گشته و سقراط به قتل رسیده بود؛ اما قدرت و تحرکی که ایشان به فلسفه داده بودند، موجب شد که از آن پس اندیشه یونانی در آتن تمرکز یابد و در آنجا به دوره عظمت خود برسد.<sup>۱۶۹</sup>

### ۱۱. تکوین شهر

شهر بسان قصه است.<sup>۱۷۰</sup> قصه‌ای آکنده از غم و شادی، بیم و امید، واقعه‌ها و حادثه‌ها.<sup>۱۷۱</sup> بدین سبب هم قصه و هم شهر نتیجه بازتولید آرمان‌ها و بینش‌های مردمی هستند که ریشه در گذشته دارند، در حال زندگی می‌کنند و به آینده می‌نگرند. شهر آتن در عصر سقراط با شارمندانش، فضاها، پیکره یا پیکره‌هایش تعریف می‌شود و فضای شهر داستانی است که از رابطه میان شهر آتن، چهره‌های تأثیرگذارش، و سایر شارمندانش حاصل می‌گردد.<sup>۱۷۲</sup> شهر بسان شارمندانش مملو از خاطره می‌شود. سقراط و خاطرات او در شهر و خاطرات آن زندگی می‌کنند. در تأثیرگذاری سقراط

۱۶۱. همان، ص ۶۸-۶۹

۱۶۲. نک:

Bramann, ibid.

۱۶۳. نک:

Ibid.

۱۶۴. نک:

Ibid.

۱۶۵. دوران، همان.

166. Lycon

۱۶۷. نک: برتراند راسل، «فصل یازدهم: سقراط».

۱۶۸. دوران، همان، ص ۳۲۸.

۱۶۹. همان.

۱۷۰. حبیبی، قصه شهر (تهران، نماد شهر نوپرداز ایرانی؛ ۱۲۹۹-۱۳۳۲)، ص ۱.

۱۷۱. همان.

۱۷۲. همان.

سقراط، آسپاسیا<sup>۱۷۸</sup>، افلاطون<sup>۱۷۹</sup>، و ارسطو، که هریک در روابطی از شبکه‌ها تأثیرات خود را بر شهر می‌گذارند، حال و هوای این تأثیرات در ادوار مختلف چهره خاصی به شهر می‌دهد و منجر به دگرگونی آن می‌شود. دگرگونی‌هایی که می‌توان آن‌ها را در لایه‌های صفحات و اسناد تاریخی یا باستان‌شناسانه بر جای مانده از آثار متعلق به ادوار گوناگون جستجو کرد و شواهد آن‌ها را در لایه‌های متفاوت تغییرات کالبدی شهر به دست آورد.

برای هر تمدن زمانی فرامی‌رسد که باید در همه آداب و روش‌های قدیم تجدید نظر شود و این همان تقابل و دواگانگی بین قدیم و جدید است و همیشه پیشگامانی در راستای این تغییرات حضور دارند تا نظامی را جانشین نظام کهن کنند. گام‌ها برای تغییرات زمانی رخ می‌دهد که جامعه با تحولات شدید و مقاومت‌ناپذیر اقتصادی-اجتماعی مواجه گردد و ناچار شود که وضع خود را با آن سازگار کند. در تمدن یونان سوفسطاییان وسیله این تجدید نظر بودند؛ لکن برای تطبیق دادن وضع تدبیر و کفایت نداشتند و اهمیت تاریخی آنان در این است که مردمان را به کسب علم برانگیختند و باب تفکر را گشودند. علی‌رغم نگرش انتقادی سقراط بر سوفسطاییان، می‌توان گفت که آنان زمینه‌ساز نگرش‌های جدیدتر افرادی چون سقراط بودند و در این دگرگونی و سازندگی اندیشه، نخستین گام را برداشتند.<sup>۱۸۰</sup>

## ۱۲. نتیجه، سقراط و مفهوم آرمان شهر

شهر، مکانی دربردارنده انسان و فعالیت‌هایش، انسان و امیالش، انسان و امیدهایش، و انسان و بیم‌هایش است و فضای شهر به منزله بستری برای فعالیت و رفتارهای انسانی محلی برای تخیل و واقعیت است.<sup>۱۸۱</sup> شهر بازتاب چگونگی نحوه نگرش شارمندان به جهان و دربردارنده عواملی چون دین، مذهب، مسلک، فرق متفاوت اجتماعی و مذهبی، و... آنان است<sup>۱۸۲</sup> و این همان چیزی است که سقراط در فلسفه‌اش تحت عنوان «انسان و جایگاه او در اجتماع» مطرح کرده است.

بر محیط خود می‌توان اظهار داشت که پیروان سقراط را هیچ عقیده خاص و مشترکی به هم پیوند نمی‌داد و چنان منفک از یکدیگر بودند که هریک از ایشان پیشوای یکی از مکاتب گوناگون فلسفه یونان گشت و عقیده‌ای سخت جدا از دیگران در پیش گرفت. افلاطونیان، کلیبان، رواقیان، اپیکوریان، شکاکان، همه از اندیشه‌های او سرچشمه گرفتند.<sup>۱۸۳</sup>

سیالیت جریان حرکت «دیدگاه‌ها، اندیشه‌ها، و باورها» و نیروی ناشی از آن در شبکه‌های نامرئی روابط انسانی و شهری قرار می‌گیرند و تولید و بازتولید می‌شوند، حرکتی که در اعماق لایه‌های ذهنی شارمندان جای می‌گیرد و بنا به میزان تأثیرگذاری‌اش می‌تواند واکنش‌هایی را به همراه داشته باشد، واکنش‌هایی که می‌توانند نقطه‌های عطفی در تاریخ شهر و سرزمین آن باشند و جنبه‌های مثبت و منفی تطور شهر و شارمند را در بر گیرند، تطوری حاکی از قدرت تفکر، اندیشمندی، و شخصیت شهر و شارمند هستند. تبلور این تطور در شهر و سرزمین آن و مفهوم شارمندی آن سقراط است که تفکرش نسبت به شهر و شارمند دوران‌ساز شد. او از چهره‌هایی است که دست‌پرورده شهری شدن آن است و توانست بر همان شهر و شارمندان و اندیشه‌های آتی در شهر تأثیر گذارد.

شهر آن مکانی است به مثابه عنصر ثابت و تابع که متغیرهای زمان، جامعه، اقتصاد، فرهنگ، و سیاست را در خود متبلور کرده است.<sup>۱۸۴</sup> تحولی که با حضور شارمندان در شهر حاصل می‌گردد.

به تعبیر شلی مهم‌ترین دوران جهان یونانی حد فاصل تولد پریکلز و مرگ ارسطو است، در این دوران چهره‌هایی به شهر آتن ارزانی شده‌اند که توانستند با قدرت خود چه حکومتی و چه غیر حکومت-تغییراتی را در اندیشه شهر و شارمندی و دگرگونی چهره، کالبد، و محتوای شهر به سرانجام برسانند و نقش خود را بر تاریخ شهر آتن در آن دوره حک کنند.<sup>۱۸۵</sup>

حضور انسان‌هایی چون تمیستوکلس<sup>۱۷۶</sup>، پریکلز<sup>۱۷۷</sup>،

۱۷۳. دورانت، همان، ص ۱۸۹.

۱۷۴. حبیبی، از شار تا شهر، ص ۳.

۱۷۵. دورانت، همان، ص ۱.

P.B. Shelley, "On the Manners of the Ancients", p. 251.

۱۷۶. Themistocles یونان با بحریه‌ای که تمیستوکلس تشکیل داده بود، چنان قدرتی داشت که پیروزی‌های بازرگانی‌اش، با فتوحاتی که در آرتمیسیوم «Artemisium» و سالامیس «Salamis» نصیب شده بود، برابری می‌کرد (دورانت، همان، ص ۷). با رهبری تمیستوکلس و بعدها پریکلز، باراندازها و انبارها و مراکز دادوستد در بندرگاه پیرائوس بنا شد و همه گونه تسهیلات برای تجارت دریایی فراهم گردید (همان، ص ۲).

177. Pericles

178. Aspasia

179. Plato

۱۸۰. دورانت، همان، ص ۱۸۰.

۱۸۱. حبیبی، همان، ص ۱.

۱۸۲. همان، ص ۴.

سقراط در مقام شارمندی از شهر آتن، با هدف «خودشناسی انسان‌ها» تلاش خود را در گفتارها و سخنرانی‌های خود در «فضاهای شهری و اماکن عمومی» شهر آتن آغاز کرد. عمق تأثیرگذاری این گفتمان‌ها و سخنرانی‌ها به قدری شدید بود که توانست اقشار مختلفی از هر طبقه و در هر گروه سنی از جامعه آتن—چه ثروتمند و فقیر، چه پیر و جوان—را مجذوب خود کند. او کسی بود که تلاش خود را برای بیدارسازی و آگاه‌سازی مردمان آن سرزمین با جان‌ودل آغاز کرد و سند آن را می‌توان در قلم‌های شاگردانش—افلاطون و گزنوفون—و حتی تأثیرات شگرف او در سیر تطوری فلسفه کاوش و جستجو کرد. سقراط هیچ ادعایی نداشت و خود را جاهل می‌شمرد، اما باور داشت که او انتخاب‌شده‌ای در مسیر رسالت الهی، برای سعادت شارمندان آتنی است و می‌بایست آنچه در وضع موجود شهر آتن در آن روزگاران بود را سروسامانی بدهد.<sup>۱۸۳</sup>

با توجه به آنچه آمد، شاید بتوان اصول و ویژگی‌های آرمان‌شهری سقراط را چنین جمع‌بندی کرد:  
 - «خودشناسی»<sup>۱۸۴</sup>: او بر آن است که شایسته‌ترین دانش برای آدمی، همانا شناخت خود و ارج گذاشتن به خویشتن است؛ زیرا چنین دانشی است که می‌تواند او را به خود آورد، راه را به او بنماید و از بیراهه‌روی بازدارد.<sup>۱۸۵</sup> او معتقد بود که «شناخت واقعی» از درون انسان سرچشمه می‌گیرد.<sup>۱۸۶</sup> آنچه او را از پیشینیان خود متمایز می‌کند، تأکید و توجه او به «روح انسانی» است.<sup>۱۸۷</sup> او سعی داشت در حقیقت دین‌داری و بی‌دینی تأمل کند، عدل و ظلم را از هم جدا گرداند، معقول را از نامعقول بازشناسد، حدود شجاعت و جبن را معین کند.<sup>۱۸۸</sup> در ماهیت حکومت بر انسان تحقیق کند، صفات کسی را که ماهرانه بر مردم حکومت می‌کند معلوم دارد، و درباره سایر موضوعات اندیشه کند.<sup>۱۸۹</sup>

- فضیلت و عدالت، اخلاق و سیاست: او می‌گفت که نظم و نسق جهان و طرح و نقشه آن واضح‌تر از آن است که بتوان عالم وجود را ساخته تصادف و معلول علتی غیر عاقل دانست.<sup>۱۹۰</sup> به

باور او هر رازی که گشوده گردد، رازی ژرف‌تر پدید می‌آورد.<sup>۱۹۱</sup> اصول فلسفه سقراط را می‌توان در چند بخش کلی طبقه‌بندی کرد: میان اخلاق و سیاست تفاوتی نیست. فضیلت و عدالت چون در افراد منظور شود، «اخلاق» گوئیم. و چون در جماعت به کار برده شود، «سیاست» خوانیم.<sup>۱۹۲</sup> سقراط فلسفه را «علم اخلاق و سیاست» می‌دانست و «منطق» را نیز مقدمه و وسیله آن می‌شمرد. بنا بر این می‌توان گفت فلسفه در نظر سقراط خداشناسی نبود، ماوراء الطبیعه هم نبود، و حتی تحقیق در طبیعت هم نبود.<sup>۱۹۳</sup> سقراط بر این باور است که اگر آدمی حقیقت نیک و بد را بشناسد، به بدی نخواهد گرایید. بدکاری از روی نادانی است و کسی دانسته بد نمی‌کند.<sup>۱۹۴</sup> از این روست که برای سقراط فلسفه حقیقی همان فلسفه اخلاق است و بس.<sup>۱۹۵</sup>  
 - خوبی و زیبایی و سودمندی حکمت و دانش، خودشناسی، آگاه‌سازی، و بیدارسازی: در نظر او خوبی و زیبایی دو صورت از سودمند بودن و فایده انسانی داشتن هستند.<sup>۱۹۶</sup> از این روی به عقیده سقراط، هیچ‌چیز چون دانش و معرفت سودمند نیست.<sup>۱۹۷</sup> دانش عالی‌ترین فضیلت است و جهل رذیلت محض.<sup>۱۹۸</sup> بدین ترتیب او «دانش» را بنیاد هنر اخلاقی می‌شمرد و سرچشمه اخلاقیات را وجدان افراد می‌دانست (نه خیر و منفعت اجتماع یا اوامر تغییرناپذیر آسمانی) و مقام وجدان را بالاتر از هر قانونی می‌دانست.<sup>۱۹۹</sup> همچنین است تلاش و کوشش فراوان او در مسیر «خودشناسی» و خدمت بزرگی که به بشریت کرده است.<sup>۲۰۰</sup> او با مهارت‌هایش در سخنوری و آگاه‌سازی افراد، با آرامش و نهایت صبر، بی‌آنکه از پاسخ‌دهی به سؤالات و پرسش‌های تشنگان و جویندگان حقیقت طفره برود، در راه «حکمت و فضیلت، خودشناسی، و بیدارسازی» آن‌ها تلاش زیادی کرد، ذهن‌های آن‌ها را به چالش می‌کشید و آن‌ها به تفکر و اندیشه فرامی‌خواند.<sup>۲۰۱</sup>

- تعقل و تدبیر، کاوش و اکتشاف: سقراط قصد داشت که فلسفه خود را بر پایه‌ای محکم بنا کند. به گمان او این پایه، «عقل

- ۱۸۳. دوران، همان، ص ۱۹۲.
- ۱۸۴. برن، همان، ص ۷۹.
- ۱۸۵. نقیب‌زاده، همان، ص ۱۶.
- ۱۸۶. گارد، همان، ص ۸۷.
- ۱۸۷. دوران، همان، ص ۱۷۸.
- ۱۸۸. هنری، همان، ص ۲۳۶-۲۳۷.
- ۱۸۹. دوران، همان، ص ۱۸۶.
- ۱۹۰. همان، ص ۱۹۲.
- ۱۹۱. همان، ص ۱۹۲-۱۹۳.
- ۱۹۲. افلاطون، شش رساله (حکمت سقراط و افلاطون): اتوفرون، افریطون، فیلون، الکیاداس، غورجیاس، دفاعیه، ص ۱۲۳.
- ۱۹۳. دوران، تاریخ تمدن، جلد دوم: یونان باستان، ص ۴۱۵.
- ۱۹۴. نقیب‌زاده، همان، ص ۱۶.
- ۱۹۵. همان.
- ۱۹۶. دوران، تاریخ تمدن، ص ۱۹۳.
- ۱۹۷. همان.
- ۱۹۸. دوران، تاریخ تمدن، جلد دوم: یونان باستان، ص ۴۱۵.
- ۱۹۹. همان، ص ۴۱۷.
- ۲۰۰. برن، همان، ص ۷۹.
- ۲۰۱. فروغی، سر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۶.





پیوند می‌دهد. او بر خرد و عقل در مسیر کاوش «واقعیت‌های فلسفی» تأکید کرد و معتقد بود کسی که در خصوص «خرد و عقل» «دانش» داشته باشد، می‌تواند در مسیر «نیکی، فضیلت، و نیکوکاری» حرکت کند و بر همین اساس بود که کلیه شرها را نشئت گرفته از فقدان آگاهی بشریت نسبت به شالوده و مبنای «عقل» می‌دانست.<sup>۲۱۲</sup> او عالی‌ترین خیر را «سعادت» می‌دانست و بهترین وسیله درک سعادت را «دانش و ذكاء» می‌شمرد.<sup>۲۱۳</sup>

– شایسته‌سالاری و قانون‌مداری: سقراط معتقد بود که شایستگی و فضیلت با تربیت و آموزش ایجاد می‌شود و ناشی از «روح انسانی» است.<sup>۲۱۴</sup> بحث سقراط، علیه دموکراسی آن، بحثی فلسفی بود که اساسش بر پایه «نظریه اخلاق» قرار داشت.<sup>۲۱۵</sup> او سعی در آگاهی‌بخشی به مردم و شارمندان و سعی در افزایش مطالبات آن‌ها از حکومت داشت. تأکید سقراط بر سوق دادن شارمندان به سوی «نیکی راستین» بود و رأی دادن شارمندان به رهبران قدرتمند فاقد صلاحیت در مسیر نیکی را نادرست می‌دانست.<sup>۲۱۶</sup> او انسان قانونمندی بود و یگانه راه درست را ایمان به خدای نیکان و پیروی از قوانین شهر می‌دانست.<sup>۲۱۷</sup> او تأکید بر ساده‌زیستی داشت.<sup>۲۱۸</sup>

سقراط باور داشت که «محاکمه و سیاست» باید مبتنی بر «خردمندی و حقانیت و عدالت» باشد تا بتوان در راستای آن هدف متعالی – که خودشناسی، حسن اخلاق<sup>۲۱۹</sup>، و حکمت است – مردمان این شهر را هدایت کرد.<sup>۲۲۰</sup>

او در دفاعیات خود اظهار می‌دارد: «وظیفه من است که به فرمان قانون گردن نهم و از خود دفاع کنم» و حکم اعدام را می‌پذیرد.<sup>۲۲۱</sup> پذیرفتن حکم اعدام اعلام آرمانی بود که در راه شناساندن آن به شهادت رسید که بعدها انگیزه شاگردش افلاطون در قالب آرمان‌شهری شد<sup>۲۲۲</sup> و این واقعه حکایت می‌کرد از وضعیت نابسامان شهر آن که از دید او فاقد «عدالت، اخلاق، و سعادت» است.<sup>۲۲۳</sup>

– حاکمیت خردمندی و حقانیت و عدالت: ویژگی خاص گفتگوی

انسان» بود.<sup>۲۰۲</sup> او ادعا می‌کرد که ندایی الهی در وجودش قرار دارد که او را هدایت می‌کند و همین ندا و وجدان است که به او می‌گوید چه چیز نادرست و چه چیز درست است.<sup>۲۰۳</sup> او می‌خواست مردم را برانگیزد تا به عالی‌ترین دارایی خویش یعنی «نفسشان»، از طریق «حکمت و فضیلت» توجه کنند.<sup>۲۰۴</sup> او باور داشت که باید مردم را تربیت کرد تا «دانش» را در عمق درون خود کشف کنند و با درک و هضم آن دانش، بتوانند بهره‌گیری‌های آن را در کنش و رفتار خود با هدف تعالی و سعادتشان به معرض نمایش بگذارند و از عالم بیرون دانشی به درون شارمندان تزریق نشود.<sup>۲۰۵</sup> او در آپولوژی می‌گوید: «من همواره یکایک افراد را مخاطب قرار می‌دهم».<sup>۲۰۶</sup> «من می‌دانم که نمی‌دانم» شاهبیت دانش و خرد سقراط بود.<sup>۲۰۷</sup>

– تربیت، شایستگی، قناعت و سعادت: او سعادت افراد را در ضمن سعادت جماعت می‌دانست. بدین اعتبار باور داشت که سعادت هر کس در این است که وظایف خود را نسبت به دیگران انجام دهد.<sup>۲۰۸</sup> سقراط معتقد بود که بی‌حقیقتی وضع حاضر را خواه شکل حکومت دموکراسی باشد، خواه اشرافی و خواه استبدادی، از راه اقدام‌های سیاسی بزرگ ریشه‌کن نمی‌توان کرد.<sup>۲۰۹</sup> نخستین شرط هر اصلاحی این است که فرد تربیت شود، یعنی خود را تربیت کند تا گوهر پنهان آدمی صورت واقعیت بیابد و بدین مراد در راه شناسایی خاص می‌توان رسید که فعالیتی درونی است و این شناسایی با فضیلت یکی است. هر کسی همین که انسانی شایسته شد، شارمند شایسته می‌شود. مهم دریافتن فرد در مقام «فرد» است، صرف نظر از اینکه به مقامی برسد و اثری در جامعه و دولت ببخشد یا نه.<sup>۲۱۰</sup>

تربیت خوب و شایستگی جوهر اصلی ایمان و دین‌داری سقراط است که برای جلوه‌گر شدن آن باید دائماً به دنبال حقیقت بود و دولت‌شهری ایجاد کرد که جنبه الهی و ایمان به خدا در آن آشکار باشد.<sup>۲۱۱</sup>

«حقیقت» از دید او چیزی است که شارمندان را به یکدیگر

۲۰۲. کاپلستون، همان، ص ۱۲۹.  
 ۲۰۳. همان.  
 ۲۰۴. همان.  
 ۲۰۵. یاسپرس، همان، ص ۶۶.  
 ۲۰۶. همان، ص ۶۲-۶۳.  
 ۲۰۷. هنری، همان، ص ۱۹۲.  
 ۲۰۸. فروغی، همان، ص ۱۸.  
 ۲۰۹. یاسپرس، همان، ص ۶۲-۶۳.  
 ۲۱۰. همان.  
 ۲۱۱. همان، ص ۶۴.  
 ۲۱۲. دورانت، تاریخ تمدن، ص ۱۷۸-۱۹۴.  
 ۲۱۳. دورانت، همان، ص ۱۹۴.  
 ۲۱۴. دورانت، همان، ص ۱۷۸.  
 ۲۱۵. کاپلستون، همان، ص ۱۳۳.  
 ۲۱۶. استراتن، همان، ص ۴.  
 کاپلستون، همان، ص ۱۳۳.  
 ۲۱۷. یاسپرس، همان، ص ۶۸.  
 ۲۱۸. نک:  
 Bramann, ibid.  
 ۲۱۹. افلاطون، همان، ص ۸۶۸-۸۷۳.  
 ۲۲۰. برن، همان، ص ۷۹.  
 ۲۲۱. افلاطون، همان.  
 ۲۲۲. فروغی، همان، ص ۱۵.  
 ۲۲۳. افلاطون، همان.

سقراطی برانگیختن و ناآرام کردن روح و نفوذ به جنبه‌های معنایی و درونی فرد بود.<sup>۲۲۴</sup> گفتگوی او متعهد کردن همه بشریت به پرسش است.<sup>۲۲۵</sup> او در به چالش کشیدن ذهنیت شارمندان از هر دو شیوه استقرا و استنتاج استفاده می‌کرد.<sup>۲۲۶</sup> از همین ره او مؤسس فلسفه مبنی بر «کلیات عقلی»<sup>۲۲۷</sup> است که مدار «علم و حکمت» بوده است.<sup>۲۲۸</sup> او مؤسس حکمت است.<sup>۲۲۹</sup>

به رأی سقراط برگزیدن حکام به حکم قرعه کاری بس سخیف و نامعقول است.<sup>۲۳۰</sup> در آن زمان بزرگ‌ترین مدعی این صلاحیت اشراف و ثروتمندان بودند که اعتقاد داشتند که این شایستگی برای حکومت از نژاد و تبارشان حاصل می‌شود و فطری است.<sup>۲۳۱</sup> سقراط فطری بودن هنر کشورداری آنان را نفی می‌کرد. سقراط این شرایط جامعه را وخیم می‌دانست و با آن شرایط مخالف بودند و بر لزوم شناخت نیک از بد و دستیابی به خودآگاهی پای می‌فشرد.<sup>۲۳۲</sup>

سقراط با نگرش انتقادی خردگرایانه و فلسفه‌محور برای بازسازی دموکراسی جانب‌داری می‌کرد. به اعتقاد او حکومت دموکراسی بی‌معنا است. دموکراسی‌ای که تابع هوی‌وهوس اشخاص باشد.<sup>۲۳۳</sup> او مخالف حکومتی بود که در دست جمعیت دائم در شور بود که حيله و تدبر و مغالطه و سفسطه بسیار به کار برده می‌شد.<sup>۲۳۴</sup> و انتخاب‌ها، محکومیت‌ها، صدور احکام، و... همگی با این فرایند به پیش می‌رفت.<sup>۲۳۵</sup>

## منابع و مأخذ

استراتن، پل. ۹۰ دقیقه با سقراط، ترجمه حمید عضدانلو، تهران: انتشارات آموزش، ۱۳۷۸.  
 افلاطون. دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰.  
 \_\_\_\_\_ . شش رساله (حکمت سقراط و افلاطون): اتوفرون، اقریطون، فیدون، الکیادس، غورجیاس، دفاعیه، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران: هرمس، ۱۳۸۷.

سقراط علیه دموکراسی موجود در شهر آتن یورش برد و در عمل با سخنرانی‌ها و گفتمان‌های خود از آن انتقاد کرد؛ زیرا در آن روزگار شهر آتن «حکومت دموکراسی‌ای» حکم‌فرما بود که گردانندگان آن زیرکانه با زبان‌بازی، سفسطه، و بی‌عدالتی «حق و عدالت» را نادیده می‌گرفتند و نالیقانی را در رأس تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها قرار می‌دادند.<sup>۲۳۶</sup> به این دلیل، خروجی این بی‌لیاقتی شهر آتن و زندگی شارمندان آن را مستقیماً تحت تأثیر سوء خود قرار می‌داد. حکومتی که آنچه در آن نقش تعیین‌کننده داشت، هوی‌وهوس عده خاصی از اشخاص بود، شهر آتن را به وادی نیستی و هلاکت سوق می‌داد.<sup>۲۳۷</sup>

به باور او اگر دانش و معرفت برترین فضیلت باشد<sup>۲۳۸</sup>، به‌ناچار آریستوکراسی («حکومت اشراف») بهترین نوع حکومت خواهد بود. تنها نظام پسندیده و معقول نظام آریستوکراسی است که در آن مقامات و مناصب دولتی تنها به کسانی می‌رسد که شایستگی فکری و عقلی دارند و در این کار تعلیم و ورزیدگی یافته‌اند.<sup>۲۳۹</sup> با این حال او به منافع و مزایای دموکراسی معترف بود و آزادی و فرصت‌هایی که در آن نصیبش شده بود را قدر می‌شناخت.<sup>۲۴۰</sup> سقراط باور داشت که محاکمه، سیاست، و همه چیز باید مبتنی بر «حکومت و خردمندی و حقانیت و عدالت» باشد.<sup>۲۴۱</sup> به باور سقراط، باید در کشورداری، شیوه درست در پیش گرفت و آن این است که باید «مردم» را به حسن اخلاق و حکمت تربیت کرد.<sup>۲۴۲</sup>

برن، ژان. افلاطون، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، تهران: انتشارات هما، ۱۳۶۳.

\_\_\_\_\_ . سقراط، ترجمه سید ابوالقاسم پورحسینی، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

\_\_\_\_\_ . سقراط، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، چ ۱، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

بنایی، مهدی. «با سقراط تفکر متوجه انسان می‌شود»، سخنرانی در جلسه

۲۲۴. یاسپرس، همان، ص ۶۰-۶۱  
 ۲۲۵. نک: بنایی، همان.  
 ۲۲۶. فروغی، همان.  
 227. Philosophie du concept  
 ۲۲۸. فروغی، همان، ص ۱۶.  
 ۲۲۹. همان، ص ۲۸.  
 ۲۳۰. دوران، همان، ص ۱۹۴.  
 ۲۳۱. همان، ص ۳۱.  
 ۲۳۲. افلاطون، شش رساله (حکمت سقراط و افلاطون): اتوفرون، اقریطون، فیدون، الکیادس، غورجیاس، دفاعیه، ص ۹۷.  
 ۲۳۳. همان  
 ۲۳۴. همان.  
 ۲۳۵. دوران، همان، ص ۱۹۴.  
 ۲۳۶. افلاطون، همان، ص ۱۵.  
 ۲۳۷. همان، ص ۹۷.  
 ۲۳۸. دوران، همان، ص ۱۹۳.  
 ۲۳۹. همان، ص ۱۹۴.  
 ۲۴۰. همان.  
 ۲۴۱. افلاطون، شش رساله (حکمت سقراط و افلاطون): اتوفرون، اقریطون، فیدون، الکیادس، غورجیاس، دفاعیه، ص ۹۷.  
 ۲۴۲. همان.

- نهم و دهم دوره آموزشی عهد، ترم دوم، هفته چهاردهم، مؤسسه سیما فکر. حبیبی، سیدمحسن. «جامعه مدنی و حیات شهری»، در نشریه هنرهای زیبا، ش ۷ (تابستان ۱۳۷۹)، ص ۲۱-۳۳.
- \_\_\_\_\_ . «مقدمه»، در زهرا اهری، مکتب اصفهان در شهرسازی: دستور زبان طراحی شالوده شهری، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۵، ص ۹-۱۰.
- \_\_\_\_\_ . از شار تا شهر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۷.
- \_\_\_\_\_ . قصه شهر (تهران، نماد شهر نوپرداز ایرانی؛ ۱۳۹۹-۱۳۳۳)، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۳.
- دورانت، ویل. «(کتاب دوم، بخش اول)، یونان باستان، تمدن ازهای و تکامل یونان»، در تاریخ تمدن، ترجمه امیرحسین آریان پور و عبدالکریم احمدی، تهران: اقبال، ۱۳۴۹، ص ۳۹۱-۴۰۷.
- \_\_\_\_\_ . «انحطاط تمدن یونان»، در یونان باستان، کتاب دوم، بخش سوم، ترجمه هوشنگ پیرنظر، ۱۳۴۰، ص ۶۳-۶۴.
- \_\_\_\_\_ . «(فصل اول) افلاطون»، در تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷، ص ۸-۱۵.
- \_\_\_\_\_ . تاریخ تمدن، ترجمه فتح‌الله مجتبایی، تهران: اقبال، ۱۳۴۹.
- \_\_\_\_\_ . تاریخ تمدن، جلد دوم: یونان باستان، ترجمه امیرحسین آریان پور، فتح‌الله مجتبایی، هوشنگ پیرنظر، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- راسل، برتراند. «فصل یازدهم: سقراط»، در تاریخ فلسفه غرب، جلد اول: فلسفه قدیم، ترجمه نجف دریابندری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های
- حبیبی، ۱۳۴۰. ص ۷۸-۸۶.
- ستاری، جلال. «سقراط مردم‌شناسی»، در کتاب ماه علوم اجتماعی، ش ۵۶ و ۵۷ (۱۳۸۱).
- شجاعی زند، علیرضا. «خاستگاه جامعه‌شناسی در فرایند رشد عقلی‌گری»، در کیهان فرهنگی، ش ۱۶۳ (اردیبهشت ۱۳۷۹)، ص ۲۸-۳۵.
- فروغی، محمدعلی. سیر حکمت در اروپا، چ ۱، تهران: انتشارات زوار، شاه‌آباد، ۱۳۴۴.
- \_\_\_\_\_ . سیر حکمت در اروپا، چ ۲، تهران: زوار، ۱۳۸۵.
- کاپلستون، فردریک. تاریخ فلسفه، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، تهران: علمی و فرهنگی و سروش، ۱۳۷۵.
- \_\_\_\_\_ . مجموعه: تاریخ فلسفه، جلد اول، ترجمه سیدجلال الدین مجتبوی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- گاتری، دبلیو. کی. سی. فلاسفه یونان از طالس تا ارسطو، ترجمه حسن فتحی، تهران: فکر روز، ۱۳۷۵.
- گاردنر، یوستاین. دنیای سوفی، ترجمه کوروش صفوی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۴.
- نقیب‌زاده، عبدالحسین. درآمدی به فلسفه، تهران: طهوری، ۱۳۷۲.
- هنری، توماس. بزرگان فلسفه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات کیهان، همکاری انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.
- یاسپرس، کارل. سقراط، ترجمه حسین لطفی، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۸.

Diogenes, L. *Lives and Opinions of the Eminent Philosophers*, London, 1853.

Glötz, G. *Ancient Greece at Work*, N.Y., 1926.

Bramann, Jorn K. *Socrates: The Good Life*, Frostburg State University, 2009, <http://film-philosophy.ir/philosophical->

background-socrates-and-the-good-life

Plato, *Apology*.

Shelley, P.B. "On the Manners of the Ancients", quoted by livingstone, legacy, 251

